

هدیه مدرب

نظم و نثر

شامل اصول فقايد و اخلاق و اشعار

در مناجات و پند و اندرز و مناقب و «صائب آل پیغمبر» (ص)

اثر و گفتار

بانو میراب شیرازی

از انتشارات کتابفروشی رجائی

آبان ۱۳۴۳

چاپ - فولادوند

شیراز - بازار وکیل کتابفروشی رجائی

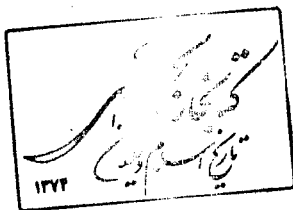


۲۵۲۹

نظم و نثر

شامل اصول عقاید و اخلاق و اشعار

در مناجات و پند و اندرز و مناقب و مصائب آل پیغمبر (ص)



اثر و گفتار

بانو میراب شیرازی

بها ۲۵ ریال

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين

مطالب سودمند و نافی که از کتب معتبره گرد آورنده آن از سر اخلاص و طینت و سرشت بی آرایش توأم گفتار با کردار با کوتاها ترین جملاتی بقلم آورده بسیار بجاست و امید است بنظر قبول حضرت احدیت عزاسمه و توجه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار گرفته و با حسن وجه مشابه و مأجوره گردد و موجب نفع و سود مؤمنین و مؤمنات شود و السلام علیها ورحمة الله وبرکاته و اوصیها بالدعاء سید جواد ثقه الاسلام موسوی

سیاس و شکر بیحد بزرگ پروردگار را سزاوار است که تمام گویندگان ملک و ملکوت و دانشمندان عالم ناسوت از درک کمال و اعجاز مقالش حیرانند درود بشمار بروان پاک برگزیدگان حق خاصه خاتم پیغمبران (ص) و عترت اطهار (ع) اوباد سپس بنابه خواهش عده ای از دوستان خاندان عصمت و طهارت مطالبی در باره اصول عقاید و اخلاقیات و اشعاری در مناجات و اندرز و مناقب و مصائب ائمه اطهار (ع) بالحنی بسیار ساده که درخور استفاده عموم باشد تهیه نموده که بنام هدیه مذنب انتشار یافت از اربابان فضیلت راستادان سخن پوزش طلبیده و تقاضا دارد هر نقصی در آن مشاهده فرمایند با قلم توانای خود اصلاح فرمایند زیر اغرض تذکر و ترویج بوده نه قلم فرسائی از خوانندگان عظام هم التماس دعا دارد

بسم الله الرحمن الرحيم

بشر از ابتداء زندگى پیوسته در تجسس و اندیشه بود که این دستگاه
بزرگ عالم وجود را بانی و صانعى است لیک فکرش بدانجا نمیرسید
که نیروئى غیبى است که قدرت و توانائیش مافوق قدرتهاست و این
جهان پهناور آثار صنعت و در حیطه تسلط و اقتدار او است .

عده‌ای به پرستش آتش ، ماه ، خورشید ، ستاره ، بت گرویدند و
برای خود خدایانى از سنگ و چوب تراشیده معبود خود ساختند و
بفکر خود از آنها کمک می‌گرفتند غافل از اینکه سنگ و چوب و گل
مشکلى را آسان نمیکند و این دستگاه بزرگ هستى را بزرگ صانعى است ،
از آنجائیکه ریشه تمام اصلاحات اعتقاد بوجود خداى نادیده و دل
بریدن از غیر اوست پیمبرانى از طرف حق برگزیده شدند امر خدا را
امثال کرده برای هدایت مردم از جان خود هم دریغ نکردند تلذ
به دف مقدس خویش رسیدند .

« آثار و عجائب خلقت که گواه وجود خداست »

دانشمندان گفته‌اند از معلول باید بعلت پی برد تمام عالم راهنمای
اندیشه خردمندان و نمونه عظمت خداى عالمیانند
برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترىست معرفت کردگار
اکنون که علم بشر به حد کمال رسیده صنایع و اختراعات معجز آسا
از آن بهره‌مظهر می‌رسد ماه مصنوعى بجو لایتناهى و موشکها بکرات

دیگر میفرستد آیا قادر است حتی مورچه‌ای بسازد که دارای زندگی باشد
این عنصر گران بها بنام بشر که دارای این همه عقل و فراست و فهم و درایت است
کجا بوده و از کجا آمده آیا طبیعت او را ساخته در صورتیکه طبیعت دارای
عقل نیست .

آری بخود مینگریم و خود را مجموعه‌ای از قوای هر موز و شگفت آور
مشاهده میکنیم که این دستگاه عظیم معمائی بس عبرت آور است که عقل
عقلا بر موز صد هزار یک از آن نهیرسد در این جا با انیشتین هم صدا میشویم
که میگفت هنوز راز آفرینش برای بشر لاینحل مانده و همین دانشمندان
تکرار کرده بایستی اقرار کنیم که با این همه اکتشافات و اختراعات
و درك اسرار آفرینش هنوز در القباء فیزیک هستیم .

دانشمندیونانی بنام سقراط درباره جهان شناسی بحث نموده میگوید
بجای جهان شناسی با انسان شناسی گرائید چه هر کس خود را شناخت و
بحقیقت اسرار وجود خویش پی برد خدا شناس است چنانکه معصوم فرمود
من عرف نفسه فقد عرف ربه از انسان گذشته اگر بدیده بصیرت بعالم
آفرینش بنگریم همه شاهد وجود خدا است ،

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

آفرینش همه آثار خداوند دل است

دل ندارد که ندارد بخداوند اقرار

آفریننده، عالم یکتاست

یکتائی خدای جهان مسلم است زیرا چنانچه دو خدا باشد اگر در تمام امور اراده آنها مانند یکدیگر است در این صورت هر دو یکی هستند زیرا دو تا بودن مستلزم آنست که هر يك اراده بخصوص داشته باشند و دیگر اینکه شرکت از احتیاج است و احتیاج از نقص است و نقص بر خدا روا نیست یا عقیده آنها مختلف است در این مورد اگر یکی تسلیم دیگری شود همان خدا نیست زیرا خدا تا اراده کند انجام میگیرد انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن فیکون و اگر اراده هیچکدام عملی نشود هر دو خدا نیستند و چنانچه اراده هر دو انجام پذیرد نظم جهان متزلزل میشود چون اراده آنها متفاوت است و اصولاً جمع بین ضدین امکان پذیر نیست همانطور که در يك مؤسسه دو نیرو و اراده موجب فساد میشود .

دلیل دیگر بر یگانگی خداوند اتفاق و هماهنگی پیغمبرانست زیرا همه انبیا و راهنمایان دینی افراد بشر را بسوی خدای یکتا دعوت کرده اند اگر خدای دیگر وجود داشت برای جلوگیری از گمراهی بشر آفرینش خود را نشان داده و پیغمبرانی برای هدایت و ارشاد مردم میفرستاد پس با این دلیل جمل و کوتاه روشن گردید که آفریننده عالم یکتاست برای اثبات این موضوع از قرآن مجید سوره توحید کافی و بهترین گواهیست .

خدای یکتا عادل است

یکی از صفات خدا عدل است زیرا ظلم و ستم یا در اثر جهل و نخوت یا در اثر ترس از مقام و شخصیت یا موجب آن احتیاج بمال و ثروت است که تمام اینها نقص و نقص در وجود حق تعالی راه ندارد چون او قادر بی نیاز است بعلاوه قدرتش آنی و هر چه اراده کند حاصل است بعلاوه عدل بمعنی قانون و عادل کسیست که کارش برابر قانون باشد و در جهان خلقت همه چیز تابع قانون است .

هیچ چیز در این عالم از مسیر قانون و عدالت انحراف ندارد ولی آنچه از مصائب و مشکلات ، رنج و محنت و زحمات : در عالم حیات برای بشر پیش آید مصالحتی است که حکیم عادل از روی حکمت اجرا میفرماید چنانچه در خطاب بملک در اوائل سوره بقره فرماید قال انی اعلم ما لا تعلمون یعنی گفت من میدانم آنچه را که شما نمیدانید

زندگی اجتماعی مستلزم قانون است

بدیهی است که بشر طبعاً اجتماعی و از زندگی انفرادی بیزار است زیرا همین بشر برای ادامه زندگی از لحاظ احتیاجات روزمره نیازمند به دیگرانست بنابراین همه لازم و ملزوم و خادم و مخدوم یکدیگرند و همه محتاج بقانونند تا بتوانند تحت نظم و آرامش زندگی کنند .

پیامبران مبلغین قانون الهی هستند

از آنجا که همه افراد بشر قادر بدریافت وحی الهی نیستند و بطور مستقل حقایق را درک نمی کنند . خداوند ار روی لطف پیامبرانی از جنس

خود بشر برانگیخت تا آنرا بقوانین مقدسش آشنا نموده از گمراهی‌ها ساخته بسعادت ابدی نزدیک سازند قال اله تعالی هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم يتلو علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه آیه دوم سوره جمعه و این قاعده کلی است السنخیه علت الانضمام در هر دوره متناسب با افکار و مقتضیات آن زمان راهنمایانی وجود داشته اند و کسانی که پیروی از آنها نکردند گمراه شدند و آنها که بدستور ایشان رفتار کردند سعادت مند گردیدند و این امتیاز برای خاتم انبیاست که دستورات و قانون کتابش تا یوم القیامه منسوخ نخواهد شد و هر اندازه علم ترقی کند جلوه و روشنائی قرآن ظاهرتر گردد شماره پیغمبران را ۱۲۴۰۰۰ نفر ضبط کرده اند که مأموریت و حدود آنها کاملاً متفاوت بوده بعضی مأموریت خاص و بعضی مأموریت عام داشته اند که تمام جهانیان را ارشاد کنند و اولوالعزم آنها پنج نفر بشمار میاید حضرت نوح حضرت ابراهیم حضرت موسی حضرت عیسی حضرت محمد (ص) این پنج نفر بنام پیغمبر و ما بقی بنام نبی خوانده شده اند و بین این پیغمبران اولوالعزم پیغمبرانی دیگر که غیر اولوالعزم بوده اند دستور اولوالعزم سابق را اجرا نموده و خود صاحب کتاب و دستوری نبوده اند .

پیغمبر اسلام

پیشوای اسلام حضرت محمد (ص) در سال عام الفیل مطابق با ۵۷۰ میلادی باین جهان چشم گشود و در چهل سالگی بی پیغمبری برگزیده شد. از دوران کودکی او را امین یعنی امانت دار و راستگو می خواندند

مردم در کارهای بزرگ از او مشورت می‌کردند . در تمام صفات و اخلاق انسانی نمونه کامل بود . هیچگاه از جاده انصاف و عدالت در گفتار و کردارش قدم فراتر نهاد دوست و دشمن شیفته اخلاقش بودند هیچگاه خدا را فراموش نمی‌کرد دارای روحی عظیم بود پیوسته کارهای خارق العاده از او سر می زد با مردم با محبت و وداد رفتار می‌کرد در تورات بکلمه ماد ماد و در کتاب انجیل بکلمه فارقلیتا یعنی محمد و احمد ذکر شده و همه پیغمبران مردم را بآمدن چنین پیغمبری دعوت کردند تا از میان عرب بنا بر آنچه در تورات تصریح شده ظهور کرد و در مدت کوتاهی در اثر قوت تعلیماتش اسلام جهان را فرا گرفت و روز بروز بر عظمت خود افزود زیرا اسلام فاصله بین مردم و خداوند را برداشت (بر خلاف ادیان دیگر) به برگزیدن آخرت و بهره‌مندی از دنیا مردم را ترغیب می‌کرد . یعنی اسلام دینی است که پیروان خود را بنیکوترین تمدن صحیح همگانی راهنمایی مینماید و از عقب ماندگی آنان جلوگیری میکند در قرآن میفرماید (در برابر دشمنان تا میتوانید نیرو تهیه کنید) در آیه دیگر میفرماید (ای محمد جهان آخرت را برگزین ولی از دنیا بهره خود را فراموش نکن)

معجزه باقیه پیغمبر اکرم (ص) قرآن مجید است

معجزه در لغت بمعنی عجز آورنده و در اصطلاح کارهای حیرت انگیز و شگفت آور پیغمبر است معجزات پیغمبر اسلام که دیگران در برابر آن عاجز مانده لاتعد و لاتحصی بی حد و حصر بوده اما معجزه باقی مانده پیغمبر اکرم قرآن مجید است زیرا در آیات قرآن مکرر دانشمندان را برای

مقابله‌گی آن دعوت کرده و ذکر شده که اگر تمام جن و انس جمع شوند نخواهند توانست سوره یا آیاتی مقابل قرآن بیاورند حتی اگر از یکدیگر کمک بگیرند جای دیگر فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوبسورة من مثله آنهم در صدر اسلام که فصاحت و بلاغت و دانش عده از اعراب کاملاً قابل وصف بود و شعرا و فضلاء نامی داشتند و بعد از ظهور اسلام دانشمندانی در هر دوره مانند ابوعلی سینا، حکیم عمر خیام، فارابی و شمیل مصری و دیگران همگی در برابر عظمت قرآن سر تعظیم فرود آورده‌اند.

قرآن در باره دانش خاصی بحث نکرده بلکه در همه معارف اخلاقی و علمی و وظائف معنوی بهدایت و ارشاد پرداخته بآینده بشر مکرر اشاره کرده و لارطب و لایابس الافی کتاب مبین و قوانین آن متقن و برای همیشه قابل الاجراست تعجب اینجاست که با اینهمه قوانینی که حکما و فلاسفه و قضات بزرگ عالم تدوین می کنند که با عصر و زمان خود تطبیق کند در برابر قانون قرآن ناچیز است.

دانشمندان نوشته اند تلاش و کوشش بشر برای مقابله با قرآن بجائی نخواهد رسید و چنین تعلیمات و آیات بزرگ آنهم از کسی مثل محمد (ص) که اصلاً سواد خواندن و نوشتن را نداشت جزو حی آسمانی و الهام الہی چیز دیگری نیست.

احکام متین و جامع قرآن در هر عصری مردم سرسخت را وادار بتسلیم کرد.

شمه‌ای از حالات پیغمبر و امامان و فاطمه طاهره علیهما السلام

نام پیغمبر محمد (ص) فرزند عبدالله هنوز با بعرضه گیتی نگذاشته بود که پدر بزرگوارش عبدالله بدرود زندگی گفت تولدش در سال عام الفیل در مکه معظمه بود ابتداء زندگی عبدالطلب جد امجدش سرپرستی او را بعهده گرفت هشت ساله بود که جدش وفات کرد و کفالت او را ابوطالب عموی آنحضرت عهده‌دار شد در سن شش سالگی مادر مکرماه اش آمنه را از دست داد در ایام رضاع و شیرخوارگی از شیر حلیمه سعدیه استفاده کرد حلیمه گوید هنگامیکه او را در دامن گذاشتم نوری از او ساطع شد و آن حضرت به پستان راست من رغبت کرد لحظه‌ای تناول فرمود پستان چپم را در دهان مبارکش گذاشتم قبول نفرمود و برای کودک کم گذاشت و از برکت وجودش هر دو پستانم پر از شیر شد در صورتیکه پستان راستم اصلا شیر نداشت آنحضرت را مثل جان شیرین در بر گرفته بر مر کب سوار شدم مر کب رو بکعبه کرد و سه مرتبه سجده نمود و باز بان فصیح گفت از بیماری شفا یافتیم و ازماندگی بیرون آمدم از برکت آنکه سید مرسلان و خاتم پیغمبران بهترین گذشتگان و آیندگان بر من سوار شد و با آن ضعف که داشت چنان رهوار شد که هیچیک از چهارپایان بآن نرسیدند.

هر روز برکت و فراوانی در میان ما زیاد میشد. گوسفندان و شتران قبیله از چراگاه برمی گشتند گرسنه بودند و حیوانات ماسیر و پرشیر بودند روزی گله آهویی دیدم که بزبان فصیح گفتند ای حلیمه نمیدانی که کرا

تربیت مینمائی او پاکیزه ترین پاکان و پاکیزه ترین پاکیزگان است و
 بهر کوه و دشت که گذشتیم بر آنحضرت سلام می کردند پس برکت و
 زیادتی در معیشت و اموال خود یافتیم و توانگر شدیم روزی برادر رضاعی
 حضرت نزد حلیمه آمد گفت دیدم مرد سپیدپوشی سینه محمد را شکافت و
 چیزی در آن گذاشت حلیمه سراسیمه بیرون دوید نگاه محمد کرد و او
 را عادی دید از او احوالپرسی کرد فرمود چنین معلوم است مردان بزرگ
 از همان کودکی منبع الهام پروردگار هستند آری در سنین عمر پیوسته
 آثار عظمت و جلال از او مشاهده میشد در بیست و پنج سالگی با خدیجه بنت
 خویلد ملکه حجاز ازدواج کرد و در چهل سالگی بمقام پیغمبری رسید .
 در کوه حرا امین و وحی خدا جبرئیل بر او نازل آمد و ویرا از مقام پیغمبری
 آگاه کرد از آن پس آثار عظمت و جلالش هزاران برابر بیشتر و برای
 امتثال امر حق کمر همت بر بست و در میان یک عده اعراب بدوی بت پرست
 خونخواری تمدن که حتی فرزندان خود را که میوه دل و آرام بخش
 روح آنها بود زنده بگور میکردند قد برافراشت و همه را به پرستش خدای
 نادیده یکتا دعوت کرد و این جمله دلپذیر زینت زبانش بود .
 (قولوا لا اله الا الله تفلحوا) چیزی طول نکشید که کار همان اعراب و حشی
 بی تمدن به جائی رسید که پرچم توحید را بدست گرفته عالمیان را بسوی
 حق پرستی دعوت نمودند .

روح هماهنگی مردانگی مساوات در کالبد آنها جایگزین شد ، زنان
 و دختران خود را بی نهایت محترم شمرده و آنها را گل سرسبد جامعه

دانستند زیرا پیغمبر اکرم در حقوق اهمیت ارزش و مقام زن بی حد و پافشاری کرد و در این مدت قلیل هزاران سال زنان را بسوی ترقی سوق داد همه را بسوی سعادت رهبری کرد سال سیزدهم بعثت در اثر مخالفت کفار بمدینه مهاجرت کرد ده سال در مدینه ماند و بهدایت مردم پرداخت در این مدت چند سال مأموریتش کسی که از ابتداء تا انتها در برابر شکنجه و فشار اذیت و آزار جنگ و پیکار در مقابل معاندین و مخالفین قیام کرد حتی از جان خود دریغ نداشت پس رعم عالمیقدار و داماد گرامش علی بن ابیطالب (ع) بود که مکرر پیغمبر اکرم علی را به جانشینی و امامتش مردم را آگاه میکرد و میفرمود منم شهر علم و علی باب آن شهر یعنی در آن شهر است .

مسلمانان این جمله را از پیغمبر شنیدند که گفت ای علی تو برای من مانند هارون و وزیر موسی هستی تنها پس از من پیغمبری نیست و هارون برادر موسی و توداماد منی

فرمود من و علی دو پدر روحانی این امتیم روز غدیر هم در میان صد هزار مسلمان که از اطراف عالم برای زیارت خانه خدا آمده بودند در میان سحرای غدیر همه را خواند و با صدای بلند رسماً علی را بجانشینی خود معرفی کرد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه

گفت هر کس را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست همه امتثال کردند و با حضرت علی (ع) دست بیعت دادند و حضرتش را تبریک و تهنیت گفتند پیغمبر (ص) به مدینه آمد و در همان سال روح مقدسش فردوس برین را مزین کرد .

فاطمه طاهره سلام اله علیها

فاطمه طاهره دختر رسول اکرم (ص) و بهترین زنان عالمیان مادر مکرماه اش خدیجه بنت خویلد بزرگترین زنان ملک حجاز است تولدش روز جمعه بیستم جمادی الاخر سال پنجم بعثت است از تمام صفات حسنه و اخلاق پسندیده بی نظیر بود و جلال و مقامش در نزد خدای بزرگ بی اندازه است در زهد و تقوی ، سخاوت ، حلم ، بردباری ، علم و فصاحت نمونه کاملی از رسول خدا بود هنگام نماز با اندازه ای از خوف خدا میلرزید که حضرت مجتبی فرمود صدای لرزش استخوانهای مادرم رامی شنیدم شبها بیشتر بعبادت و نماز مشغول بود از مال دنیا هر چه داشت در راه خدا انفاق میکرد حتی خوراک سه روزش را به بینوا داد و گرسنه سه روز روزه گرفت و سوره هل اتی در شأنش نازل شد در شب زفاف بین راه خانه رسول الله و خانه امیر المؤمنین پیراهنش را به فقیر برهنه داد مدتی که در خانه علی (ع) بود چیزی از علی خواش نکرد و در برابرش داند روزگار مانند کوه ایستادگی میکرد در نیکی و حسن سلوک آنحضرت همین بس که بعد از وفاتش امیر المؤمنین با آنهمه قوه صبری که داشت بر سر قبرش تمنای مرگ کرد پیوسته در خانه بود و مواظب تربیت فرزندان عزیزش بود و گوهرهای گرانبهائی مانند حسنین و زینبین تحویل اجتماع داد که تا روز قیامت افتخار جهانیا نند در علم و فصاحت خطبه آنحضرت در مسجد مدینه شاهد این مطلب است عیناً مانند خود پیغمبر (ص) تکلم میکرد و از تمام علوم آگاه بود شبهای جمعه نوری از حجره عبادتش ساطع میشد

که تمام مدینه را روشن میکرد و باشوهر عالمقدارش بسیار وفادار بود
مکرر پیغمبر فاطمه را روی زانومی نشاند و وسط سینه اش رامی بوئید و
میفرمود من بوی بهشت را از سینه فاطمه می شنوم و پیوسته میگفت فاطمه
بضعة منی یعنی فاطمه پاره تن من است اسامی آنحضرت فاطمه - صدیقه
طاهره - رضیه - مرضیه - زکیه - محدثه - مبارکه - زهرا است نامهای
دیگر هم نوشته اند . بیش از هیجده سال عمر نکرد

و فاش دوماه و نیم بعد از وفات پدر بزرگوارش خاتم انبیاست .

بر گزیدگان حق بعد از رسول خدا (امامت)

هیچکس انکار نمیکند که علی (ع) پس از پیغمبر اکرم اعلم ناس
یعنی از تمام مردم عالم عالمتر بود در خدا پرستی ، پارسائی ، شجاعت ،
سخاوت ، زهد ، ورع ، از خود گذشتگی ، ترك دنیا ، كمك بمستمندان
اجرای عدالت واقعی شب زنده داری و هزاران صفت نیکوی دیگر در
عالم بی نظیر بود شهاب صورت روی خاك میگذاشت اشك میریخت و از خوف
خدا میلرزید و روزها مانند پهلوانی زهره دشمنان دین را میدیدید خدمات
امیر المؤمنین علی بعالم اسلام جای تردید نیست چنانچه همیشه میگفتند
اگر علی نباشد ما هلاك می شویم سعدی علیه الرحمه فرماید :

كس را چه زور و زهره كه وصف از علی كند

جبار در مناقب او گفت هل اتی

از آن گذشته امام و پیشوا باید از طرف خدا تعیین گردد مربوط به
مردم نیست این قاعده مسلم است که تفضیل مفضول بر فاضل غلط است
از آن گذشته امام باید صاحب علم لدنی بوده و از همه چیز در حال اراده

آگاه باشد امام باید اعلم ناس افقه ناس ازهد ناس اشجع ناس باشد
امام در مقام خداشناسی و ایمان درجات عالیّه را حائز است
آیات مکرر در قرآن مجید که ثبوت ولایت را میسرانند بسیار
است از جمله یا ایها الرسول الی اخر انما ولیکم اله ورسوله واولی الامر
منکم الی آخر آیه مباحله و نظیر اینها بسیار است در این صورت شایسته
مقام ولایت که بود غیر از علی
کتاب فضل و را آب بحر کافی نیست که تر کنند سرانگشت و صفحه بشمارند
از آن گذشته خدای منان توسط جبریل از جانشینان حقیقی پیغمبر که
همه اولاد بلا فضل علی و یکی بعد از دیگر امام و پیشوایند خبر داد لوح
حضرت فاطمه در فصل اختصاصی حضرت صاحب امام دوازدهم در کتاب
اصول کافی که از کتابهای معتبر و پر اهمیت مذهبی است و در چندین قرن پیش
نوشته شده کاملاً این امر را روشن میسازد اسامی امامان نام پذیر يك
وضع زندگی هر يك و وفاتشان را خبر داده تا برسد به امام دوازدهم حجة
بن الحسن العسکری و در آنجا مدلل است که امام دوازدهم پسر امام حسن
عسکری است و از غیبت و طول غیبت و ظهور حضرتش کاملاً بیان شده از برای آن
حضرت دو غیبت است غیبت صغری و غیبت کبری طول غیبت صغری هفتاد و
دو سال که نواب خاص خدمتش مشرف میشدند و کارهای مردم بوسیله
آنها اجر میشد اما طول غیبت کبری را کسی نمیداند بجز خدا و دلیل دیگر
از دلائل غیبت آنحضرت آنست که امام بمنزله قلب عالم امکان است
چنانکه بشر بدون قلب حیات ندارد عالم امکان هم بدون امام زیست
نخواهد داشت اگر امام ظاهر بود دشمنان دین آنحضرت را از بین می بردند

و به نبودن او عالم از بین میرفت و بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء که هیچ جای شك و تردید باقی نمیگذارد چون بنا به اختصار است بیش از این فرصت بحث نیست برای اطلاع بیشتر با اصول کافی مراجعه شود تا جای تردید برای کسی باقی نماند

در باره ظهور امام زمان (ع) و اثبات وجود آنحضرت کتابها نوشته شده همان خدائیکه حضرت یونس پیغمبر را در شکم ماهی نگاهداشت همان خدائیکه اصحاب کهف را قرنهای پیش تا بحال نگاهداری نموده و الان هم زنده اند نبص صریح قرآن از جمله یاران امام زمان محسوب میشوند. همان خدائیکه بحضرت نوح چند هزار سال عمر داد که حتی نهصد سال آن تبلیغ کرد قادر است فرزند حضرت عسکری را طول عمر بدهد و عقب پرده غیبت نگاهدارد و جای استبعاد نیست طول عمر آن بزرگوار چون ماخذ را قادر می دانیم بـالاتر از این هم برای خدا امکان پذیر است

امام زمان تازه کننده حکم قرآن و احکام پیغمبر است حکم تازه ای نمیآورد سخن در ظهور حضرت مهدی بود که در تمام اخبار و احادیث آل پیغمبر ظهور آنحضرت را برای خاتمه دادن بمفاسد و برقراری حق و عدالت دانسته اند از رسول اکرم (ص) روایت است که اگر نماز انداز عمر جهان بیش از یکروز آنروز چنان طولانی شود تا حاجت خدا آشکار گردد و دنیا از عدل و داد پر شود پس از آنکه ازستم و جور پر شده باشد یملا الاله الارض به قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا هر بشر عاقلی اگر وجدان خود را حکم قرار دهد متوجه میشود که باز گشت همه (معاد) بعالم آخرت است زیرا پروردگار بزرگ جهان آفرینش راعبث و بی فایده خلق نکرده بلکه

این عالم را وسیله‌ای برای عالمی بسیار بسیار پهناورتر از این عالم قرار داده که از کرم نامتناهی و نعم بی‌پایانش همه‌زا بهره‌ور سازد چنانچه فرموده‌اند
الدنیا مزرعة الآخرة .

دیگر اینکه برای بشر را هنما فرستاده و از تعدی و ظلم و ستم و تجاوزات حدود بخصوص حق الناس تگذیب کرده و بطوریکه قبلاً ذکر شد یکی از صفات کریمه خدا عدل است چنانچه عالمی دیگر نباشد که هر کس پاداش و جزای اعمال برسد این دور از عدل است که گفتیم ظلم نقص و نقص در وجود خدا راه ندارد .

دیگر اینکه عموماً اشخاص مردگان را در عالم خواب دیده و اکثراً از ناراحتی و شکنجه و فشار یا از آسایش و خوشی صحبت کرده‌اند و سبب آنرا اعمال نیک و بد در دنیا ذکر کرده‌اند .

بنابر این معاد که برگشت بسوی خداست امری است مسلم و تمام ابناء بشر پس از مردن زنده خواهند شد و پاداش و جزای اعمال نیک و بد را خواهند گرفت .

اخلاق

امتیاز بشر در جهان آفرینش بسبب وجود عقل است که صاحب آنرا از حقیض ذلت باوج عزت میرساند .

در وجود هر انسانی چهار قوه موجود است عقل جهل شهوت وهم و خداوند انسان را بوجود عقل آن اشرف مخلوقات خطاب فرموده اگر بشر متابعت از عقل کرد از ملک بالاتر و تمام موجودات مطیع او خواهند شد زیرا آفرینش عالم برای وجود بشر است بجهت مزیت عقل در صفحه ششم

از اصول کافی روایت است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود جبرئیل بحضرت آدم نازل شد گفت یا آدم من مأمور شدم بر اینکه مختار کنم تو را بر اختیاریکی از سه چیز آدم گفت یا جبرئیل چیست آن سه چیز جبرئیل گفت عقل، حیا، دین، آدم گفت من عقل را اختیار کردم جبرئیل حیا و دین را گفت شما هم بروید همراه عقل زیرا هر جا عقل باشد حیا و دین هم با عقل همراهند (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) عاقل کسیست که عبادت خدا کند و از متابعت شیطان بگریزد قوای ظاهر و باطن خود را حفظ نماید و از قانون قرآن و دستورات پیغمبر اکرم و ائمه هدا سرپیچی نکند

صفاتیکه متعلق بقوه عقلیه و شهویه و غضبیه است بیان می شود از جمله صفت متعلق بقوه غضبیه و شهویه دروغ است که خانما نسوزتر از جمیع صفات رزیله است و بقول اجماع علما از گناهان کبیره و صاحب آن مستحق عذاب است خدا میفرماید انما یفتقری الکذب الذین لایؤمنون یعنی دروغ گویان کسانی هستند که ایمان بخدا ندارند. فرمود پیغمبر (ص) هر گاه مؤمنی بدون عذر شرعی دروغ بگوید ملائکه بر او لعنت کنند و از دهان او بوی تعفن ظاهر شده با آسمان میرود و بسبب آن دروغ گناه کبیره در نامه عملش نوشته میشود . دروغگو در جهان هم خوار و بی اعتبار شخصیت آن بهیچوجه مقدار ندارد .

یکی از صفات رزیله غیبت است

قانون گذار اسلام پیروان خود را در حضور و غیاب امر به نیک

گفتاری و نیکو منشی نموده و از بد گوئی و غیبت در باره یکدیگر تکذیب کرده امام صادق (ع) فرمود که هر که در حق مؤمنی بگوید امر قبیحی را که خود دیده یا شنیده باشد داخل این آیه شریفه است ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنولهم عذاب الیم یعنی کسانی که دوست میدارند که فاش شود امر قبیح و ناشایسته در حق طایفه ای که ایمان آورده اند از برای ایشانست عذاب دردناک .

جای دیگر میفرماید ولایغتب بعضکم بعضاً ایجب احدکم ان یا کل لحم اخیه میتاً فکر هتموه یعنی دوست میدارید یکی از شما که بخورید گوشت برادر خود را در حالیکه مرده باشد بنابراین غیبت از بدترین صفات پست و صاحب آن اهل آتش است .

کبر و عجب

از صفات رزیه که بسیار در مذمت آن تکرار شده تکبر و خودپسندی است شگفت آور است بشری که از نیست بهست آمده از منتهای ذلت با وج عزت و از بیچارگی به توانگری رسیده متکبر و خودپسند باشد در حالیکه شخصیت و خودپسندی همین افراد یک شام تا سحر ثبات ندارد این طنازی و حسن جمال این خرامیدن که کبک دری را شیفته خود ساخته در برابر کسالت کوچکی رو ب زوال است و استقامتی ندارد چه بسا صاحبان تکبر باندك فاصله و ساعتی طعمه خاك شدند و در اثر این صفت زشت بعذاب دردناك گرفتارند خدا میفرماید ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم آخرین بدرستی که کسانی که تکبر و گردن کشی از بندگی

من مینمایند زود باشد که داخل جهنم شوند در حالیکه ذلیل و خوار باشند
 تکبر ابلیس را رانده در گاه الهی کرد . پیغمبر (ص) فرمود با هر کس
 دو ملک همراه است که اگر آن شخص خود را بزرگ شمرد میگویند خداوند او را
 او را ذلیل کن و اگر خود را خوار شمرد گویند خدایا او را بزرگ گردان

دیگر از صفات شهویه بخل است

بخل از صفات و اخلاق ناپسند است خدایتعالی میفرماید ولا تحسبن الذين
 یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیر لهم بل هو شر لهم سیطوفون ما بخلو به يوم
 القیامه گمان نکنند کسانی که بخل میورزند بآنچه خدا از فضل خود
 بایشان عطا فرموده که این خیر ایشان بلکه شر است از برای آنها زود باشد
 که روز قیامت آنچه را بخل کردند طوق شود و بگردن ایشان افتد
 رسول اکرم (ص) فرمود بخل دور از بهشت و نزدیک بآتش است و جاهل
 سخی محبوب تر است نزد خداوند از عالم بخیل فرمود بخل درختی است
 که ریشه آن بدرخت زقوم فرو رفته و بعضی از شاخهای خود را بدنیایا آویخته
 هر کس بشاخه ای از آن دست زند او را داخل آتش کند .

مردی خدمت پیغمبر در جهاد کشته شد زنی بر او میگریست و میگفت
 و اشهدا حضرت فرمود چه میدانی که او شهید است شاید در دنیا سخن
 بیفایده میگفته یا بخیل بوده

ریشه فسادها ناشی از حسد است

مشکلی زین صعب تر در راه نیست ای خنک آنکش حسد همراه نیست
 بدترین صفات زشت حسد است که بشر در باره رفاه و آسایش ترقی و
 موفقیت دیگران رشک ببرد ترقی و تعالی هر کس بسته به خواست خداست

چہمان فعالیت و پشتکار و چارہ جوئی ہم در راہ ترقیات دنیوی قسمتی بدست خداست پس حسد در بارہ دیگران یک نوع شرک است حسد جراحاتی است کہ بہودی از برای آن نیست حاسد را از مجالس و مجامع چیزی عاید نمیشود مگر ذلت و مذمت از ملائکہ اورا عاید نمیشود مگر بغض و لعنت در روز قیامت باو نمیرسد مگر عذاب فرمود حاسد ضرر بتفس خود میرساند پیش از آنکہ ضرر بہ محسود برساند مانند ابلیس کہ بواسطہ حسد از برای خود لعنت را حاصل کرد و از برای آدم برگزیدگی و ہدایت و سربلندی فرمود اقل الناس اذۃ الحسود کمترین مردمان از حیث لذت حسود است اگر انسان متوجہ زیان این صفت گردد از او میگریزد مثل کسی کہ از جانوران موزی گریزان است .

یکی از صفات رزیلہ عاق و الدین است

بدترین راہی کہ موجب ذلت دنیا و آخرت میگردد عاق و الدین است اینہمہ کہ پیغمبر اکرم (ص) در بارہ نیکوئی بوالدین پافشاری کردہ و در بارہ احترام آنها تأکید فرمودہ سزاوار است بکاریکہ پدر و مادر از فرزند بیزار گردد چہ صاحب آن حتی شربت آبی گوارا در جہان ننوشد و بعذاب الیم گرفتار شود حتی اگر والدین مسلمان نباشند قال اللہ تعالیٰ وقضی ربک الانعبد والاایاہ وبالوالدین احسانا اما یبلغن عند الکبر احدہما او کلہما فلا تقل لہما اف ولا تنہرہما و قل لہما قولا کریمًا . حکم فرمود پروردگار تو اینکہ جزا و پرستش مکن و بندگی منمای و نسبت پدر و مادر احسان و نیکی بجای آور چنانچہ یکی از ایشان یاہر دو بہ پیری برسند اف بر روی ایشان مگوی و اگر چیزی خواہش

نماید ایشان را در مکن و با آنها سخن شایسته بگوی فرمود بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود با وجود بر این نمیشنوند بوی بهشت را چند طایفه عاق والدین قاطع رحم (کسیکه از ارحام و خویشان دوری کند) و فرمود کسیکه صبح کند در حالیکه پدر و مادر بر او غضبناک باشند دو درجه بنم بر روی وی گشوده می شود حضرت صادق فرمود هر که از روی خشم نگاه بپدر و مادر کند در حالیکه باو هم ظلم کرده باشند خدا هیچ نماز را از او قبول نمیکند

خدا میفرماید بعزت و جلال و بلندی شأن خودم قسم که اگر عاق والدین عبادت جمیع پیغمبران را بکند از او قبول نمیکند
اول جمله ای که در لوح محفوظ نوشته شد این بود که منم خدائی که بجز من خدائی نیست هر که پدر و مادر از او راضی باشند من نیز از او راضیم و هر که پدر و مادر بر او خشمناک باشند من نیز بر او خشمناکم
فرمود پیغمبر روز قیامت همه کس مرا خواهند دید مگر عاق والدین و شراب خوار و کسیکه نام مرا بشنود و صلوات بر من نقرستند فرمود رسول اکرم نیکی با پدر و مادر افضل است از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد در راه خدا

مردی بخدمت آنحضرت آمد عرض کرد مرا موعظه فرما فرمود
شرك بخدا میاورا گرچه تو را بآتش بسوزانند دل تو مطمئن باشد و پدر و مادر خود را اطاعت کن و نیکی بنما خواه زنده باشند خواه مرده

مواظبت امور خانواده

یکی از صفات حسنه که اجر و ثواب آن بیحد و حصر است مواظبت

در کارهای خانواده است فرمود پیغمبر کسیکه سعی کند در نفقه عیالش مثل آنستکه در راه خدا جهاد کند فرمود پاره‌ای از گناهان هیچ چیز کفاره آن نمیشود مگر اهتمام در طلب معاش فرمود هر که راه دختر باشد و متکفل هزینه و خرج آنها باشد و با ایشان نیکی کند و در پرورش آنها بکوشد خدا بهشت را بر او واجب میگرداند (البته پرورش صحیحی که مطابق قانون اسلام باشد) روایت است که روزی رسول اکرم (ص) بخانه امیر المؤمنین وارد شد دید که آنحضرت نشسته و مواظب طبخ است فرمود بشنویا بالحسن نمیگویم مگر آنچه را خدا امر کرده که هیچ مردی نیست که در خانه بازن کمک کند مگر اینکه خدا نام او را در دفتر شهدا می نویسد و بهر قدمیکه بر میدارد ثواب حج و عمره باو میدهد یا علی خدمت عیال کفاره گناهان کبیره است و غضب پروردگار را می نشاند و مهر حورالعین میشود و حسنات را می فزاید و درجات او را زیاد میگرداند و از دنیا نمیرود مگر اینکه در بهشت است خدمت خانواده نمیکند مگر صدیق و شهید یا مردی که خیر خدا دنیا و آخرت از برای او خواسته

نماز

یکی از احکام بزرگ مقدس اسلام که آثار عظمت و جلال مسلمانان است یکی از آثار عظمت و جلال دین مقدس اسلام نماز است این عبادت بزرگ که آنرا میتوان مجموعه‌ای از عبادات و پراهمیت‌ترین فرائض دینی بشمار برد دارای خواص بیشمار و فوائد بسیار است که درباره آن کتابها نوشته‌اند . نماز تکلم با خداست . توفیق یافتن بحضور پادشاهان و تکلم با آنان کاری است بس دشوار که همه کسی را نصیب نگردد لیک چه خدای مهربانی

است که بندگان خود را در هر روز پنج نوبت دعوت بسوی خود کرده و بارعام داده تا بندگان خواسته‌های خود را عنوان نموده و از حضرتش استعانت بجویند چنانچه بخواهید خدا با شما صحبت کند قرآن تلاوت کنید و اگر خواستار صحبت با خدا باشید نماز گذارید . نماز موجب آسایش خاطر و گشایش امور دنیا و سعادت ابدی است . نماز علامت ایمان و رابطه بین خالق و مخلوق است . البته نماز با توجه نمازی که سر تا پا انسان را متوجه محبوب حقیقی خود کند دل را از ماسوا تهی سازد و بحق بپردازد و مشهور است که در یکی از جنگ‌ها تیری پهای حضرت علی (ع) نشست حضرت طاقت نیاوردند که تیر را از پای مبارکش بیرون آورند تا هنگام نماز تیر را بیرون کشیدند بعد از اتمام نماز تیر را پهای خود ندید فرمود بخدا قسم نفهمیدم که تیر را بیرون کشیدید چون بنماز می‌ایستاد مانند تصویر و چوب خشک محو حضرت حق بود و هیچ چیز را نمی‌دید دلش متوجه خدا بود حضرت زین العابدین در حال نماز فرزندش در چاه افتاد هر چه خانواده‌اش صدا کردند متوجه نشد بعد از اتمام نماز بآنحضرت اعتراض شد فرمود بخدا قسم نفهمیدم دست مبارك را از سر سجاده دراز کرد و بچه را سالم بیرون آورد و تحویل مادرش داد بنابراین حال توجه بسوی معشوق حقیقی اصل نماز است اینچنین نماز بازدارنده از فحشا و منکر است که فرمود ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر زیرا نماز گذار حقیقی دروغ نمی‌گوید غیبت نمیکند تهمت نمیزند تعدی بمال کسی نمینمایند سخن چین نیست نظر بناموس کسی نکند از ربا - دشنام - شرب خمر و سایر اعمالیکه خدا نبی فرموده بیزار است پیوسته با مردم خصوصاً عائله خود خوشرو و

خوش رفتار است او امر پروردگار خود را اطاعت میکند اخلاق فاسد در او راه ندارد بشری است سالم فعال چاره جو موفق دنیا و آخرتش منظم است اینست هزاريك از حقیقت نماز گذار نه هر کس ایستاد والله اکبری گفت و حمد و سوره ای خواند نماز گذار است فرمود حضرت صادق خود را از ما نشمرد کسی که سهل بشمارد امر نماز را روزی مردی در مسجد مشغول نماز بود پیغمبر اکرم (ص) بر او نظر فرمود که نماز را سر و پا شکسته و بدون طمأنینه بجا میآورد حضرت فرمود اگر این شخص باین حال بمیرد از امت من نیست و فرماید الصلوه عمود الدین وان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها نماز پایه و ستون دین است اگر نماز قبول شد تمام اعمال قبول و اگر رد شد تمام اعمال رد خواهد شد یکی از باعث قبولی نماز نیکی بوالدین است دیگر پاکیزه بودن و غصبی نبودن لباس نماز گذار است پاکیزه بودن بدن است غصبی نبودن مکان نماز گذار است که هر کدام شرح و فلسفه دارد در زنان پوشاندن تمام بدن از نامحرمان شرط است برای مردان نماز جماعت ممدوح و در باره آن بی اندازه تاکید شده زیرا صف متشکل مسلمین برای راز و نیاز با خدا بزرگترین جلال و عظمت دین مقدس اسلام و فضیلت آن بیحد و بسیار است چنانچه اگر تعداد مأمومین از ده نفر تجاوز کند نوشتن ثواب آن از عهده ملك خارج است ولی برای زنان نماز در خانه ممدوح می باشد چون قانون گذار اسلام مواظبت امور خانه داری را از بزرگترین سعادت و پارسائی و محسنات زن دانسته لذا نماز هم که یکی از فرائض مقدس و بزرگ است برای کمک با اجرای امور خانه داری در منازل شایسته است دیگر مسائل نماز که بر هر فرد مسلمان

تعلیمات آن واجب است و بر مردان است که احکام دین را خود یاد بگیرند
و زنان را تعلیم دهند .

بیاد باز گشت

از جمله صفاتی که مربوط بقوه عاقله است بیاد خدا و باز گشت بسوی
اوست فرمود تفکر ساعه خیر من عبادته سئه یعنی فکر کردن یکساعت
بهتر است از عبادت یکسال ابو بصیر خدمت حضرت صادق شاکت کرد از
وسواسی که او را در برابر دنیا عارض شده حضرت فرمود یادآور زمانی را
که دوستان تو تورادر قبر میگذارند و سر آنرا خواهند پوشید و بخانه خود
بر خواهند گشت و کرم از سوراخ بینی تو بیرون خواهد آمد و مار و مور
زمین گوشت بدن تو را خواهند خورد و بندگان اعضای تو در قبر از یکدیگر
جدا خواهد شد هر گاه این معنی را متذکر شوی امور دنیا بر تو سهل
خواهد شد ابو بصیر گوید بخدا قسم هر وقت غم و اندوه دنیا بر من میرسد
بفکر آن میافتم بر من سهل و آسان میشد خدا میفرماید (اینما تکنونو
یدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده هر جا که بوده باشید مرگ
شمارا در خواهد یافت اگر چه در برجهای محکم داخل شده باشید
خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست

بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست

گلی است خرم و خندان و تازه و خوشبوی

ولی امید ثباتش چنانچه دانی نیست

کدام باد بهاری و زید در آفاق

که باز در عقبش آفت خزانی نیست

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم بگو بمر دمان که موت
 آنچنانیکه از او میگریزید او شما را در مییابد و بملاقات شما میرسد رسول
 اکرم (ص) با بودر غفاری فرمود یا اباذر غنیمت بشمار پنج چیز را پیش
 از رسیدن به پنج چیز جوانی خود را غنیمت دان پیش از آنکه ایام پیری
 برسد صحت خود را غنیمت دان پیش از آنکه ایام بیماری در رسد زندگی
 خود را غنیمت دان پیش از آنکه مرگ تو را دریابد ثروت خود را غنیمت
 دان پیش از آنکه فقیر گردی فراغت خود را غنیمت دان پیش از آنکه
 مشغول شوی .

چرا دل بر این کاروانگه نهیم	که یاران برفتند و ما بر رهیم
تفرج کنان بر هوا و هوس	گذشتیم بر خاک بسیار کس
کسانیکه بر غیب ما اندرند	بیایند و بر خاک ما بگذرند
پس از ما همی گل دهد بوستان	نشینند بسایکدیگر دوستان
دریغا که بی ما بسی روزگار	بروید گل و بشکفت نوبهار
بسی تیر و دیمه واردیم هشت	بیاید که ما خاک باشیم و خشت

رعایت حقوق همسایگان

از جمله صفات پسندیده و اخلاق حمیده رعایت حقوق همسایگان
 است نبی اکرم (ص) فرمود همسایگان سه طایفه اند طایفه ای یک حق
 طایفه ای دو حق و طایفه ای سه حق دارند طایفه اول همسایه کافر است که
 فقط حق همسایگی دارد طایفه دوم همسایه مسلمان است طایفه سوم همسایه

مسلمانی که از اقارب و خویشان است که آن سه حق دارد فرمود نکوئی با همسایگان کن تا مسلمان باشی فرمود اهل جهنم است مرد روزه گیر و نماز گزار و شب زنده داریکه با همسایگان اذیت کند افسوس با اینهمه حقوقی که برای همسایگان ذکر شده از حال آنها مشکلات آنها بی اطلاعییم و غیر از سایه دیوار در زمستان و بوی طعام هنگام طبخ سودی برای همسایگان نداریم بسا همسایگان فقیر ما میوه را بدست مامی بیند و بس و از غذاهای متنوع بوی آنرا از آشپزخانه می شنوند و بس و از آسایش و ناز و نعمت دیده آنها از وضع زندگی ما بهره مند است و بس و ما بفکر نیستیم دلخوشیم که از دوستان و شیعیان امیر المومنین و ولی روح ما از کار علی (ع) خبر ندارد چه قدر وجود مقدسش از همسایگان و بیچارگان و ایتام و مساکین دلجوئی و دستگیری مینمود و شبها در پنهانی خوراک و لوازم زندگی بآنها میرسانید کدام يك از کارهای ما شباهت بآن بزرگوار دارد که خود را دوست آن حضرت میدانیم

دربار آوردن حاجت مؤمن

خدای عالمیان در قرآن مجید مؤمنین را برادران یکدیگر ذکر کرده و میفرماید انما المؤمنون اخوه بدرستی که مؤمنین با هم برادرند رسول اکرم (ص) فرمود هر کسی يك حاجت برادر مؤمن خود را بر آورد چنانست که همه عمر خدا را عبادت کرده و فرمود هر کس راه رود یک ساعت از روز یا شب برای بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود خواه بر آورده شود یا نه بهتر است از اعتکاف دو ماه (در يك جا بنشیند و عبادت کند)

کند) حضرت باقر(ع) فرمود هر که راه رود در پی بر آوردن حاجت برادر مسلمان خود هیچ قدمی برنمیدارد مگر خدا از برای او حسنه می نویسد و سیاتی محو کند و درجه از برای او بلند می کند چون از حاجت او خلاص شد ثواب حج و عمره از برای او ثبت میکند فرمود بر آوردن حاجت مؤمن افضل از هزار بنده آزاد کردن و سوار کردن هزار اسب برای جهاد در راه خدا و نیکو تر است نزد خدا از بیست حج که در هر حجی صد هزار دینار در راه خدا اتفاق کرده باشد و در این حدیث و حدیث قبل زیاده از اینها دارد و قسمتی از آن نقل گردید

در فضیلت علم

شرافت ظاهری و باطنی بشر بسته به چند چیز است که در اول آنها ایمان بخدا و در مرتبه دوم علم است که خداوند عالم طبقه علماء را بعد از انبیاء درجه اول قرار داده روز قیامت خداوند بشر را به صد و چند دسته تقسیم کرده درجه اول انبیاء خدا درجه دوم علماء هستند فرمود امیر المؤمنین(ع) مردم سه دسته هستند عالم ربانی یعنی عالم خدائی عالمی که کارهایش برای رضای خدا باشد و علمش با عمل توأم باشد و حقیقت خدا شناس باشد دسته دوم آنهایی که بدستور علماء رفتار میکنند و مطیع اوامر آنها هستند در راه نجات دسته سوم آنها که پایه ایمان شان محکم و استوار نیست و از هر جا صدائی بشنوند بسوی همان میروند و در راه دین و ایمان یقین پیدا نکرده اند و این دسته در ضلالت و گمراهی و دسته اول و دوم اهل نجاتند الناس ثلاثه عالم ربانی متعلم علی سبیل نجات و جمع رعاء

خدایتعالی میفرماید هل یستوالذین یعلمون والذین لا یعلمون آیا مساویند
آنها که می فهمند با آنها که نمی فهمند هل یستوی الاعمی والبصیر آیا مساویند
آنها که نابینا و آنها که بینا و صاحب بصیرتند یعنی مساوی نیستند

فرمود یا اباذر نشستن در مجلسی که گفتگوی علمی باشد بهتر است در
نزد خدا از بیداری هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز کرده شود
و محبوبتر است از هزار جهاد در راه خدا و از دو هزار ختم قرآن و عبادت
یکسال که روزهای آنها را روزه و شبهای آنها را احیا بگیرد و هر که از خانه
بیرون رود بقصد اخذ مسئله ای از مسائل علمیه بهر قدمیکه بر میدارد خداوند
عالم بنویسد ثواب پیغمبری از پیغمبران و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ
بدر بهر حرفی که از عالم بشنود یا بنویسد شهری در بهشت باو عطا میفرماید
و فرمود طالب علم را خدا دوست دارد ملائکه و پیغمبران دوست دارند
نظر کردن بصورت عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده

در آگاهی توبه

مذنباً خود ز خواب شو بیدار	تبا بکی غافل بشو هشیار
عمر بگذشت و پیک مرگ رسید	قامت خم و را کنند تأیید
طالبی گرسهادت دو جهان	از علابق تو خویش را برهان
تا بکی مانده ای بزندان خوار	کنند و زنجیر را زپا بردار
تو ز زندان حضم دون بدر آی	بسوی دوست بال و پر بگشای
وا مصیبت که دیو نفس و هوا	همچو آهن ربا گرفته ترا
خواب غفلت کجا شود بیدار	مست دنیا کجا شود هشیار
ای دریغاً تبا هکار منم	روسیاه و گناهکار منم
ای خدا رحم کن بحالت من	کن عنایت بروز غربت من
آوخ آوخ که خود زیان کارم	دست دیو امل گرفتارم
طول آمال داده بر بادم	معصیت کننده اصل بنیادم
بارالها ببخش عصیانرا	بخش این بنده پریشانرا
رحمتی رحمتی که خسته منم	عاجز و زار و دلشکسته منم
زین جهان چونکه رخت بر بندم	از عنایت نمای خورسندم

مناجات

خداوند! مرا درد گمراهن است	که آن درد گران درد دل نهان است
شفا بخشم توئی از مهر و احسان	مرا درد نهان نزدت عیان است
گناه از کوه و دریا بیش دارم	ز بار معصیت پشتم کمان است
همی دانم که کارم بس تباه است	که آنک دیده ام بر رخ روان است

هر آنکس سود برد از زندگانی	من بیچاره عمرم دز زیان است
کجا من رو کنم با دست خالی	رهم دور است و منزل بی نشان است
از آن ترسم که گویند اهل محشر	که این عاصی فلان بن فلان است
امید من بود بر جود و عفو	اگر جرمم چو موج بیکران است
اگر جرم من از دریا فزون است	ولی عفو تو افزونتر از آن است
بمشتی خاکِ رحمی بار الها	که این مذنب ضعیف و ناتوان است

مناجات

الهی هر چرا بینم تو بینم	زمین بینم سما بینم تو بینم
همه هستند ممکن واجبی تو	بهر جا هر کرا بینم تو بینم
تورا بینم چه بینم اولیا را	علی و مصطفی بینم تو بینم
سوا و ماسوا از تست پیدا	سوا و ما سوا بینم تو بینم
تو بینم چون به بینم ماه و خورشید	زمین بینم سما بینم تو بینم
بعالم من جمادات و نباتات	یکایک هر کجا بینم تو بینم
همه هستند مخلوق و تو خالق	بهر جا التجا بینم تو بینم
بچشم ظاهری پیدا نمی تو	بباطن هر چرا بینم تو بینم
روم در کعبه یا بتخانه باشوق	چو دوستی بردعا بینم تو بینم
همه در دیم یارب تو دوائی	چو دردی رادوا بینم تو بینم
بهر مجلس که یاران گرد آیند	چو حاجاتی روا بینم تو بینم
منم مذنب که اندر نیمه شبها	چو دلرا با صفا بینم تو بینم

مناجات

خداوندا تو غفار الذنوبی	خداوندا تو ستار العیوبی
خداوندا تو کشف الکروبی	خداوندا تو علام الغیوبی
توهم بر بندگان لطفت عمیم است	الهی کرگناه من عظیم است
که می بخشد زما جرم و خطارا	نبخشی کرگناه و جرم ما را
و گر رانی جهان گرید بحالم	اگر خوانی از این عزت بیالم
بفضل و رحمت پروردگارم	ز پا افتاده و امیدوارم
بده برما تو از رحمت براتی	از این بندگران یارب نجاتی
بود لا تقنطو هر دم شعارم	اگر چه صد گناه و جرم دارم
کرم فرما و کن رحمی بحالم	خداوندا زمان ارتحالم
بود ایمان و حبت در بطونم	که شیطان دور گردد از درونم
دهد بر من نشان راه سعادت	علی آید بیالینم عیادت
به بینم چهره نیکوی اورا	علی آید به بینم روی او را
که بینم عارض هشت و چهارم	ز درگاهت خدا امید دارم
نباشد در دلم اندوه دیگر	به بینم احمد و زهرای اطهر

مناجات

چه سازم چاره دیگر ندارم	خداوندا بنزدت شرمسارم
نموده پر من غافل تو اکرام	تو حجت را نمودی بر من اتمام
شدند از مهر مارا یار و رهبر	پیمبرها فرستادی مکرر
که یکتا در درعالم شد خداوند	ز آدم تا به خاتم جمله گفتند

فرستادی کتاب آسمانی	بما آموخت راه زندگانی
بقرآن جمله احکام و تکالیف	یکایک بهر ما کردی توتالیف
خودت توفیق ده بر استقامت	که بر دوشم بود بار ملامت
مبادا مفتضح گردم بمشجر	بجز جنت روم در جای دیگر
خداوندا بحق جمله پاکان	مرامایوس از در گه مگردان
بیا و نعمت ایمان عطا کن	ز شرشوم شیطانی رها کن
که مذنب بی قرار و بی معین است	ز هول روز محشر دلغمین است

در مفارقت از حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام

الهی آگهی از حال زارم	که دور از روی زیبای نگارم
حسین جان دور گشتم از حریمت	مدام از فرقت تو اشکبارم
حسین جان تو مرا یار و پناهی	بجز مهر تو من یاری ندارم
حریم تو بود از رتبه برتر	بمعنا از حریم کردگارم
کشد این غم مرا آخر بعالم	که دور از در گهت ای شهریارم
اگر چه دورم از تولیک شادم	که از داغ غمت جان می سپارم
بیزم ما تمت عمری است جانا	که نالان همچنان مرغ هزارم
برای غربت تو ای حسینجان	بجای اشک خون از دیده بارم
اگر یک عمر خون از دیده بارم	هنوز از روی زهرا شرمسارم
منم مذنب که بهر شاه مظلوم	بغیر از گریه نبود هیچ کارم

ناله سحر

خیز و سحر ناله کن بدر گه کرد گار
عفو طلب کن ز دوست بدیده اشکبار
گشته ز جرم و گنه نامه سراسر سیاه
خیز و بدر گاه حق شو باسف عذر خواه
خیز که وقت سحر دعا بود مستجاب
ناله ای از دل برار رخ ز در حق متاب
خیز که وقت سحر ناله اثر می کند
گشته ات اندر سحر زود ثمر می کند
خیز و بوقت سحر مغفرت از حق بخواه
عفو خدا شامل است به بنده رو سیاه
قاصد مرگت رسید تو میروی زین جهان
خیز و تلاشی نما بار بمنزل رسان
دست تهی از ثواب کجا بمنزل روی
رو سیاه و مجرمی کجا بهشتی شوی
بار بدوشت بود از گنه و کار زشت
کی برسی ای عزیز بگلستان بهشت
بار لها مذنبن ز لطف عذرم پذیر
ز پای افتاده ام ز مهر دستم بگیر

مناجات

ای خدا عبادت ببابت آمده	خائف از یوم الحسابت آمده
باز کن در را که ما بیچاره ایم	ردم کن یارب که مادرمانده ایم
بارالها جیره خوار این دریم	جز بدر گاهت کجا رو آوریم
بارالها دست خالی از ثواب	چشم ما گریان و دل در التهاب
ای خدا ما را بعدل خود مگیر	فضل فرما ای خداوند قدیر
بارالها حاجت عبد لئیم	رد کجا گردد ردر گاه کریم
گر نبخشی بندگان خویش را	بندگان مفلس درویش را
پس کجا آرنده روی کردگار	از در دولتسرای شهریار

مناجات

بارالها بر درت باز آمدم	بر درت باز از پی راز آمدم
باز کن در را که من در مانده ام	از گناه و فعل خود شرمنده ام
ای خدا ما را بعدل خود مگیر	پس ز لطف و فضل ما را دستگیر
نامه ما گر پر از جرم و خطاست	بر عطایت دیده امید ماست
بارالها بر سر خوان توایم	مستحق لطف و احسان توایم
بر در تو دست خالی از ثواب	روی بنمودیم با چشم پر آب
بارالها حاجت عبد لئیم	رد نمیگردد بدر گاه کریم
گر نبخشی بندگان خویش را	بندگان مجرم دلریش را
پس کجا آرنده روی ای کردگار	از در دولتسرای شهریار
بارالها عفو فرما از کرم	از کرم یارب مران از این درم
مذنب از فرط گنه لیل و نهار	اشک می بارد چنان ابر بهار

در مقام توجه بخدا

بیا بساز که یاری بجز خدا نبود
که امر حضرت حق جز صلاح ما نبود
هر آنچه دوست پسندد برای خویش پسند
بدان که عین صلاح است حق حق سو کند
اگر بکام تو تلخ است یا که شیرین است
حکیم هر چه کند مقتضای تحسین است
اگر تو اهل دلی خویش را میا کن
ز دوست معرفت دوست را تمنا کن
تو هر چه غیر خدا هست کن زدل بیرون
ببند دل بخداوند قادر بیچون
بشوی قلب خود از عجب و کبر و عشق مجاز
که جای رحمت پروردگار گردد باز
بیا طلای عمل را تو در عیار بیار
که رایج است طلاخوش عیار در بازار
بر آرز جبه آلوده را زجرم و گناه
که با گناه بسی پر خطر بود این راه
زراعت تو همین جاست ای دل هشیار
مباد آنکه بوقت درو شوی بیدار
اگر تو تخم نپاشی کجا نتیجه بری
بجز دریغ و تأسف نباشد ثمری
دریغ و آه که مذنب بود زمان رحیل
قرین حیف و تأسف بنزد رب جلیل

در مذمت

من بدر گاه تو با بار گناه آمده‌ام	شرمسارم ز تو باروی سیاه آمده‌ام
چشم پر اشک و دل خسته و بار سنگین	مستمندم بدر خانه شاه آمده‌ام
آتش معصیتم شعله کشد بر آفاق	زیر این کرمتم من به پناه آمده‌ام
گر قبولم نکنی روی نمایم بکجا	نه بدینجای پی حشمت و جاه آمده‌ام
من بیچاره ز فعل بد خود منتعلم	شرمسارم ز پی عذر گناه آمده‌ام
بارالها دری از رحمت خود باز نما	که بشوق کرمتم این همراه آمده‌ام
مذنب زار و حقیرم بدر خانه دوست	پی یوزش بد و سدناله و آه آمده‌ام

در علامت مؤمن

سوره مؤمن بنزد کرد کار	گشت نازل بر رسول تاجدار
تا تو باشی زان علائم بهره‌ور	زان علائم گیری ای جانا ثمر
حق بگفت اول خشوع در نماز	چون که روسازی بسوی بی نیاز
امر شد ماقبل یا بعد از صلوة	فرض بر اهل ولا رد زکوة
تابگیری دست از افتادگان	زیر بالی گیری از درماندگان
شرط دیگر عهد باشد هوشیار	عهد چون بستی دیگر عذری میار
توامانت را بکن حفظ ای عزیز	رد نما بر صاحبش ای باتمیز
از کلام لغو بنما احتراز	زانکه میسازد تورا بی امتیاز
حفظ فرما عصمت و ناموس خویش	تا ملائک را کنی پابوس خویش
حفظ فرما تو نمازت را چو جان	تا که گردی سرور ملک جنان
این حدیث از صادق آل رسول	رایج آمد نزد ارباب عقول

گرسبک بشماری ای جانانماز در قیامت نیست بهرت امتیاز
 زامت مرحومه نائی در حساب مستحق کردی تو از بهر عذاب

در نماز

صبحدم برخیز از بهر نماز رو نما سوی خدای بی نیاز
 دست حاجت بر بدرگاه حبیب نیست راهی بهتر از راه حبیب
 گشته از نزد خداوند کریم این نماز بندگان ذکر عظیم
 رکن دین و پایه ایمان بود ارتباط بنده با یزدان بود
 غافل از صوم و صلوة و ذکر دوست کی نشانی از مسلمانی براوست
 عرش حق معراج ختم انبیاست عرش مؤمن این نماز پر بهاست
 خواهی ارگردی توای عبد کمین در تکلم با اله العالمین
 خیز و گو تکبیر از بهر نماز کن تکلم با خدای چاره ساز
 پس زجان حمد و ثنا گواز کریم یاد کن او را برحمان و رحیم
 آنکه خود روز جزا را مالک است رهنمای راه عشق سالک است
 باز دارد بنده را از معصیت می برد او را باوج مرتبت
 گرشدی از راه صدق اهل نماز کی کنی از طاعت حق احترام
 کی روی دیگر تو در راه خطا کی روی اندر پی نفس و هوا
 کی روی اندر پی مال حرام کی زنی اندر ره ابلیس گام
 کی تو از اخوان خود غیبت کنی کی دیگر با اهل دین تهمت زنی
 مذنب افسرده دل با معذرت از خدا دارد امید مغفرت

نصیحت

ای نفس تا بکی تو بخوابی بخود بیا
شیطان فریب میدهدت راه او مگیر
آخر چرا تو منحرفی و هوا پرست
مستی چرا زباده خود بینی و غرور
غفلت تو را براه سعادت نمیبرد
عمرت گذشت و موی سیاهت بود سفید
بار گنه بدوشت و راه دراز پیش
ملك جهان براهل جهان نیست پایدار
باكار نيك ملك بقارا توان خرید
بی کشت و زرع خوسه و خرمن کسی ندیده
بنگر بزندگی بزرگان روزگار
اندرز و پند گیر توای مرد هوشیار
آخر بروضه بهشت برین آشیان کنی
مذنب طلب کند ز خداوند ذوالجلال

توفیق حق پرستی و حب علی و آل

درندامت و پشیمانی

بطغلی گرد بازی میدویدم
ز پستان و فامن جرعه جرعه
جوان کشتم غرور ناز و نخوت
جوانی زفت و پیری در رسیده
کمون پایم بگل و قتم گذشته
بسی شهد محبت می چشیدم
غذا میخوردم و می آمیدم
بدام معصیت آخر کشیدم
دریغ از هر چه ترسیدم رسیدم
ز بار معصیت یارب خهیدم

مکن از در گهت قطع امیدم	بیا بگذر ز مشتی خاک یارب
بیا شامل نما لطف مزیدم	بکار خویش حیرانم خدایا
بیا یاور نما بخت سعیدم	اگر دستم نگیری من چسازم
که بر آل علی عبد عبیدم	هزاران شکر دارم در شب و روز

در تنبیه

مست صهبای جلال و ثروتی	تا بکی مغرور مال و دولتی
عاقبت بر دست این و آن شود	خانه دنیا ز تو ویران شود
در سراغ تو نیاید مالها	در لحد خوابی عزیزم سالها
در لحدمانی غریب و مستمند	وارثان نوشند و یادت کی کنند
بهر عقبی عاقلا چیزی بنه	پس بیا بادست خود چیزی بده
تا بکی با خود کنی ظلم و ستیز	خمس مال ترا پرداز ای عزیز
منقل کردی تو در نزد رسول	شرمساری میبری نزد بتول
حق اولاد مرا کردی تلف	گر که زهرا گویدت ای بی هدف
حال بالا کن سر فرمانبری	توجه عذری در جوابش آوری
کی خبرداری تواز بیچارگان	رحم نبود در دلت اندز جهان
از درت بیچاره جز بوی طعام	صرفه ای نابرده روز و شب مدام

معرفت حق

روشناسائی حق تحصیل کن	کمتر ای جانا تو قال و قیل کن
منجی جان رهبر ایمان بود	حق شناسی شیوه رندان بود
جای اندر جنت اعلا کنی	معرفت بر حق اگر پیدا کنی

علم پیدا کن ز روی معرفت	رو نما در وادی پر منفعت
گر تو باشی حق شناس و حق پرست	پشت پا خواهی زدن بر هر چه هست
هر چه هستی هر کجا در هر لباس	ای عزیز جان بیا شو حق شناس
گر شناسائی حق اندر تو نیست	جان تو با پیکر مرده یکی است
کفر همچون بیکری بی جان بود	در حقیقت جان ما ایمان بود
گوهر ایمان عزیز و پر بهاست	محترم در نزد ذات کبر یاست
آنکه را ایمان بود مصباح راه	در شب تاریک کی می افتد بچاه

در مسافرت به عالم باقی

ای خوش آن روزی که بال و پر زنم	این تن خاکی ز هم در بشکنم
میشوم آزاد از قید بدن	با سلامت میروم اندر وطن
چشم من افتد بر خسار علی	بنده ای گردم بدر بار علی
چشم من افتد اگر بر روی او	تا ابد جا گیرم اندر کوی او
عاشق روی علیم ای خدا	محو و حیران ولیم ای خدا
گر علی دستم بگیرد باک نیست	بو کنم گل جان دهم نزد یک نیست
بارالها ده اثر اندر دعا	بر همه ایمان راسخ کن عطا
کاروان چون کوفت کوس الرحیل	کن علی را بهر ما خضر دلیل
مذنبان دست تو و دامان او	چونکه چشم توست بر احسان

ارزش عمر

ارزش عمر زیاد است غنیمت شمرش
مگذار ای دل غافل بجهان بی ثمرش



گر تواز عمر گرانما به بری صرفه کشت
میتوانی که خریدار شوی باغ بهشت
ای دل زار بیا عمر غنیمت بشمر
جدو جهدی کن و در عاقبت خویش ننگ
باش بیدار که در چنگ اجل درمانی
عجب این است که آلوده هر عصیانی
ره خطر ناک و مخوف است بنال ای دل زار
گر گ اندر عقب گله شتابد مگداز
تا یکی بنده نفسی و هوس ران دلی
باش آگاه که هنگام سفر یا به گلی
خواب تا کی همه رفتند بسوی منزل
عمر بگذشت و بود آخر کارت مشکل
پای تولنگ و بود راه سفر طولانی
ترسم آخر که بمانی بر، از نادانی
گر کشی مرغ هوس پر بزمی بر ملکوت
شرط آن است پی ترک هوا کرد سکوت
گر شوی پاک و مجرد همه معنی بینی
یک قدم گر بروی حل معما بینی
گرمی عشق بنوشی برسی در بر یار
گر ز دنیا گذری بر تو دهد دار قرار

اشك جاری بنما در دل شب از دیده

عاشق آن نیست که اندر دل شب خوابیده

درازدواج

بشرطی که از مهر بندی بکار	نصیحت شنواز من ای هوشیار
شوی وارد سنت ازدواج	اگر خواهی از بهر نسل و نتاج
که این هر دو را زود باشد زوال	مرو از پی مال و حسن جمال
سعادت به زیبائی سیرت است	سعادت نه در ثروت و صورت است
رود حسن صورت بدرد گران	شود مال فانی به دور زمان
تو را بخشد آسایش ای نیک نام	ولـی سیرت نیک عمری مدام
یقین حاصل نیک بسار آورد	زمین زراعت چو نیکو بود
بغیر از خس و خاز در این دیار	مجو ای پسر جان تو از شوره زار
دیگر جمله بیهوده باشد مگوی	غرض نسل نیک است زین های وهوی
تو در زندگانی زن نیک رای	اگر عیش خواهی بخواه از خدای
تو را روح بخش است و جان پرور است	شنو پند مذنب که همچون دراست

مذمت غیبت

چرا بیزار از عین صوابی	دلا بیدار شو تا کی بخوابی
نصیحت بشنو این معنی تو را بس	بیا جان! مکن تو غیبت کس
بجمله قلبها جـای تو سازند	اگر خواهی خلاق با تو سازند
به نام نیک در عالم بمانی	بجمله مردمان گر خوش گمانی
بگیرند آن دو تا یکجا چو ماوا	اگر غیب کنی گردی تورسوا

خجالت میکشی در دار دنیا	ولی داری عقوبت را بعقبی
نداری توبه تو ای بی مروت	روی از دار دنیا با شقارت
بقهر و زشتی اندازی کسانرا	جداسازی ز هم آن دوستانرا
ز بهر صلح تو مأمور گشتی	نه بهر جنگ تو مجبور گشتی
اگر غیبت کنی چاره نداری	بروز واپسین وا میگذاری
اگر جانرا کنی بعداً فدایش	شود شاید رفاهی از برایش
اگر راضی نشد دوزخ توراجاست	بیا ای منحرف اندر ره راست

نصیحت

نصیحت گویم ای فرزند دل‌بند	بیا بار دیگر بشنوز من پند
بیا بر گرد از این سوء رفتار	مباش ای راحت جان مردم آزار
اگر تو بد کنی بر خود نمائی	رسی آخر بروز بینوائی
بجو راحت برای جمله مردم	زنی نیش از چه بر مردم چو کژدم
شو بالای برای مردم زار	مشو باری تو اندر کنج دیوار
اگر گیری تو دست مانده ایرا	دهی تسکین دل افسرده ایرا
یتیمانرا اگر شفقت نمائی	بر آنها نیکی و رأفت نمائی
بود پاداش تو در نزد داور	شفاعت خواه تو گردد پیمبر
اگر دلسوز بر خلق جهانی	همه دلسوز گردندت بآنی
بکن کاری که بعد از تو بگریند	مرو راهی که بعد از تو بخندند
بیا جاننا درخت بارور شو	مذاق خلق را شهد و شکر شو
که مردم در بهار آن ذوق دارند	ولی وقت خزان زار و فگارند

ز مذنب پند بشنو یار جانی برو نیکی نما تا میتوانی

در کظم غیظ

هیچ شهدی نیست بهتر نزد عقل	از فرو بردن غصت راحین جہل
زانکه کظم غیظ ممدوح خداست	حکم قرآن است و امر مصطفی است
از غضب بگریز چون آتش بود	گرفتد بر خانه ای ویران کند
خانه سوزان است ای آرام جان	میزند آتش به ایمان و بجان
خردلی آتش اگر جائی فتد	صد هزاران خانمان را بر کند
گر زند شعله بسوزد جان تو	این صفت بر می کند بنیان تو
آبرو ریزد چه برگ درخزان	پس ز شر او نباشی در امان
صاحبش بیوقع گردد در نظر	چون بود حیثیتش اندر خطر
پس بیا و حلم را تو پیشه کن	از غضب دوری کن و اندیشه کن
مذنب اندر راه عز و شان تو	میدهد پند و بود درمان تو

یاد از وصال

دل من شرح وصال یار میگفت	ز محنت دیده ام یا قوت می سفت
خوشا روزی که نزد یار بودم	مرتب خدمت دلدار بودم
که یار مهربان نازنیم	مکرر بود در هر غم معینم
کنار مرقدش بنشسته بودم	برایش باب دلرامی گشودم
بگفتم جنت من این مکان است	بفردوس برینم آشیان است
نمیدانم چشد آواره گشتم	زهجر یار خود دیوانه گشتم
ندانستم وصالش را غنیمت	نمودم از جوار او عزیمت

ز هجرانش مکرر اشکبارم	بیاد وصل رویش بقرارم
حسین جان کن نظر بر حال زارم	تو میدانی که من راهی ندارم
که آیم باز اندر کربلایت	بگیرم دمبدم بزم غرایت
منم مذنب که مشتاق حسینم	ز عشق کربلا در شوروشینم

در پوشاندن راز

یکی گفت با من که ای هوشیار	بیا راز ها را کنیم آشکار
بیا تا دمی راز های درون	بریزیم چون درو گوهر برون
بگفتم اگر راز باشد نهان	به از آفتابی که باشد عیان
اگر طفل بر گشت اندر شکم	بود راز تو در پس پرده هم
اگر راز گفتی شود آشکار	شب و روز در نزد خور و کبار
مگور از دل را بکس در جهان	پوشان تو در عمر راز کسان
رهر کار گشتی تو چون با خبر	نگه دار در دل ندیده نگر
اگر راحتی خواهی ای نیکنام	برو نیکوئی کن تو در هر مقام
که راحت شود دین و دنیا ی تو	به نیکی شود نیک عقبای تو
ببر راز دل در بر راز دار	که زارت نسازد ز مهر آشکار
که او با خبر هست از کار تو	ز کردار و افعال و رفتار تو
زمذنب خدایا نگه دار راز	مرا روز محشر تو رسوا مساز

در کمک به بیچارگان

من از روز جزا اندر هراسم	خدایا نزد تو هست التماسم
که توفیقم دهی بر جمله طاعات	بعمر خود بکوشم در عبادات

نه پیچم سر زامرت از سرشوق	زنهیت من بسازم گردنی طوق
کنم من بندگی از روی رغبت	روا دارم بمردم رحم و شفقت
اگر بینم ز پا افتاده ایـرا	به بینم بیکس و درمانده ایـرا
اگر بینم یتمی زار و نالان	غـریبی را ببینم دلپـریشان
به اکرام و به مهر و دلنوازی	از ایشان من نمایم چاره سازی
اگر بینم کسی بی خانمان است	بریشان خاطر و بی آشیان است
ورا منزل دهم با مهربانی	خلاصی بخشمش از ناتوانی
اگر بینم کسی را دلشکسته	نهم مرهم ورا بر قلب خسته
اگر بشکست قلب ناتوانی	کند ویران جهانی را بآنی
اگر بینم کسی را در مصیبت	تسلی میدهم از روی حکمت
بود آمال مذنب این بدوران	که سازد مشکلی از کاری آسان

الفت روح با بدن

الفت جان با بدنها شد ز عشق	مایه تسکین جانها شد ز عشق
صیقل جان است عشق بیزوال	لطف جانان است عشق بیروال
عشق از خاک سیه شد چون برون	گشت یکسر اهل دل را رهنمون
عشق بلبل را کند دیوانه وار	عشق مجنون را گند اندر مهار
روح ما از عالم بالا بود	جسم ما از عالم سفلی بود
چون که این هر دو بهم الفت گرفت	تو سن عشق و وفا سرعت گرفت
عشق بین این دو تا ایجاد شد	تا بسوی وصل حق ارشاد شد
عشق از حکمت دورا تشویق کرد	تا که در توحید او تحقیق کرد

ای خوش آن روزی که تن ویران شود	جان روان در خدمت جانان شود
ما اسیرانیم اندر این قفس	مست و شیدائیم در راه هوس
بدنیا بایند قفس را بشکنی	جانب معشوق بال و پر زنی

در انزجار از دنیا

انزجاری نیست از مردن مرا	نزد معشوقم روم از این سرا
چون مسافر رو کند اندروطن	میزداید از دلش زنگ محن
چون به بیند روی محبوبان مدام	هم و غم او شود زائل تمام
ای خوشا آن روز زین دنیا رویم	با سبک باری سوی مولا رویم
ای خوشا آن روزی بینم روی دوست	وصل جانان بهر مشتاقان نکوست
ای خوشا آن روز که صدق و صفا	دیده بگشایم به روی مصطفی
دیده بگشایم بر خسار علی	دل صفا جوید ز انوار علی
زندگی آنجا بود از بهر ما	اندرین جا جان بقید جسمها
روح زنجبر است اندر جسم ما	آن زمان جان گردد از زندان رها
بارالها حق قرب هشت و چهار	وقت مردن کن تو ما راهوشیار

در سخاوت

زداد و دهش خواجه فرخنده شد	بدرگاه عز و شرف خوانده شد
اگر گل گلابی نیارد عیان	بهرند و سازند او را نهان
اگر نخل باشی و پر منفعت	نماید تو را باغبان مکرمت
اگر خار باشی تنورت ببرند	بسوزند و آنی بیادت دهند
بیا شکر نعمت کن ای نیکراد	بدرماندگان کن سخاوت زیاد

بخیل ار تمام جهان مال اوست	جهانی دیگر باز آمال اوست
تو وسعت بده تا که وسعت ببری	تو نصرت بده تا که عزت ببری
اگر خانه دل بسازی خوش است	سخاوت بر دوست بس دلکش است
اگر بینوارا تو نامی دهی	بجسم نحیفش تو جانی دهی
اگر دستگیری تو درمانده را	کنی چاره سازی تو بیچاره را
ببخشایدت کردگار از کرم	به جبران این کار باغ ارم

در تقوی و پرهیز گاری

چون بشر در ابتدا از يك گلند	ز آدم و حوا همه يك خلقتند
نیست رجحانی برای این و آن	کاین بود اعیان و آن نسل فلان
بلکه رجحان کثرت ایمان بود	کثرت تقوا و رجحان نبود
زو تو تقوا پیشه کن ای هوشیار	تا بها یابسی بنزد کردگار
متمقی از هر گنه دوری کند	پشت پا بر عالم فانی ز نسد
متمقی بهر خدا اندر جهان	کی کند ضایع حقوق دیگران
امر حق را متمقی اجرا کند	در جهان از نهی حق نفرت برد
متمقی بهر خدای ذوالکرام	میکند پرهیز از فعل حرام
متمقی جز راه حق راهیش نیست	دوست جوید دین و ایمانش قویست
گر تو باشی نحل نیکت پرورند	عقربار گردی بسنگت میزنند
گر شوی تو مار زودت میکشند	گر شوی تو مال محبوبت شوند
گر شوی شکر دهان شیرین کنی	گر شوی زنبور بر مردم رنی
میکند مذنب طلب از کردگار	تا شود اندر جهان پرهیز گار

در عجب و تکبر

نصیحتی کنمت هم‌چو در نما در گوش
که لازم است بر صاحب فراست و هوش
تو خاک باش بر اه کسان و خار مباح
گره گشای ز کار و ستم شعار مباح
چو لاف عقل زنی خود پسندیت از چیست
که عجب شیوه مردان پا کدام نیست
بعجب گر تو کسانرا حقیر بشماری
ز کبر و نخوت اگر تودلی بیازاری
شوی بروز جزا خوار در بر داور
ذلیل و خوار و ذبون نزد مردم محشر
بیا بعجب و تکبر بکس نگاه مکن
دلی ز خویش مرنجان و پرزآه مکن
اگر شوی متکبر تو هم‌چو شیطانی
رجیم و رانده در گاه سی سبجانی
بدر نماز سرخویش عجب و کبر و غرور
که روز حشر شوی پایمال هم‌چون مور
ز عجب و کبر پرهیز مذهبای جهان
که هست این صفت رزل شوم از شیطان

دراطاعت عقل واجتناب از جهل

بیا براه خرد رو که میرسی بریار
مطیع عقل بشوتا که بگسلند اغیار
بدور گل چوبگردی زعطر بهره بری
بپای تو چو خلدخار کی نتیجه بری
بیا و خارجالت ز پای بیرون کن
براه عشق برو خویش را چو مجنون کن
اگر که عقل کند یاوری شوی سلطان
بملك عالم هستی دهی بسی فرمان
بعقل پایه ایمانت استوار شود
بجهل ملك وجودت بغم دچار شود
بعقل عزت دارین یابی از بریار
بجهل خواری و درماندگی است ای هشیار
بعقل کوش که ملك جهان اداره کنی
بجهل مشکل خود را کجا تو چاره کنی
مطیع عقل بود جایگاه او دلکش
مطیع جهل بود جایگاه او آتش
خدا بنور محمد زیاد کن عظم
چرا که خسته و رنجور و درچه جهلم

در نیکبختی

گر بخواهی نیکبختی در جهان	کن تدارك توشه ای بهر جهان
بی تدارك گر روی حیران شوی	راه بس سخت است سرگردان شوی
این سفر بلخ و عراق و شام نیست	این سفر جائی است کور نام نیست
بال پیدا کن پیر همچون عقاب	بگذر از عرش حق ای عالی جناب
ابر رحمت گر ببارد بر سرت	میدهد از مهر تاج و افسرت
بر اصول خود نما کوشش ز شوق	بند بر گردن فروغت همچو طوق
خود مهیا کن برای بندگی	گر گریزی آوری شرمندگی
قلب خود را ای پسر کن شستشوی	از همه آداب بد دوری بجوی
کنج زندانی و جانا دلخوشی	تا بکی ز اغیار منت میکشی
تو بیا در بوستان مصطفی	شو گیاه گلستان مرتضی
گر که خواهی عیش تو باشد مدام	خدمت در گاه آنها کن مدام
مذنب شو خاک در این آستان	کوشت شاهی این جهان و آن جهان

در استجابت دعای روز جمعه

ساعتی باشد بروز جمعه ها	که شود حاجت در آن ساعت روا
کرده دعوت از عنایت کردگار	از خلائق جمعه را لیل و نهار
می پذیرد پادشاه ذوالنعم	التجای بندگان را از کرم
گر بری حاجات خود سوی خدا	او روانی سازد از جود و عطا
گر روان گردی بسویش يك قدم	مشکل است بی لا و نعم
رو مکن بر خانه بیگانگان	آشنا شو با خداوند جهان

روزهای جمعه تا کی غافل	تا بکی جانا بعصیان مایلی
روز جمعه غافلا روز دعاست	حاجت در نزد محبوبت رواست
تو دعا کن او اجابت میکند	از عنایت هر چه خواهی میدهد
گر کنی آنی گدائی بردرش	صرفه ها جوئی ز لطف بی مرش
معصیت ها را نظر آر ای فتی	شستشوئی کن بسیل اشکها
گر کنی زاری تو در نزد حبیب	کی شوی از رحمت او بی نصیب
بار الها مذنب گریان تو	باز خواهد رحمت و احسان تو

ماه صیام

مژده ای یاران که شد فصل بهار	شد جهان از مقدم گل لاله زار
شد تمام از لطف حق عمر خزان	ماه حق آمد جهان شد گلستان
باغبان عشق در بگشاده است	بر عموم خلق رخصت داده است
همچو بلبل خیز و بنماناله سر	عشق بازی کن بهنگام سحر
ناله بلبل سحر با گل خوش است	نغمه هایش جانفز او دلکش است
خیز و هنگام سحر زاری نما	رو بسوی در گه باری نما
ذکر یارب یار بی از دل بر آر	بلکه گردی شامل الطاف یار
سالها ماه صیام آید که ما	در لحد باشیم زیر خشته ها
پس غنیمت دان تو جانا آن او	با خدای خویش شو در گفتگو
گر عقب ماننی کجا منزل رسی	در بر یاران بری خاری بسی
در دل شب خیز و یار خود بخوان	کن تلاش و بار خود منزل رسان
گریه کن بنما ز دل جوش و خروش	قطره اشکی کند دوزخ خموش

هر که اندر دگر یارب یارب است در دل شب نام یارش بر لب است
در حقیقت عاشق شیدا است او فاش گویم بنده مولا است او
مذنبها وقت مناجات و دعا است خفتن عاشق بشب عین خطاست

اندرز

ای که در خواب غفلتی مه و سال مست و مغرور مال و جاه و جلال
مال از کف رود بدور زمان عزت و جاه را رسد پایان
دل مبنده عاقلان بدهر مجاز بروی آب بحر خانه مساز
خانه دهر سست بنیاد است بیت عقبی همیشه آباد است
عمل خیر گر بجای آری بخدا هیچ گاه زیان نبری
دست افتاده ای بگیر ز مهر اشک چشمش زدای از گلچهر
به یتیمان بی پناه برس به ضعیفان دل تپناه برس
رو تو نیکی کن و بآب انداز که خداوند میدهد بتو باز
هدیه ای بهر گور خویش فرست هوشیارا بدست خویش فرست
بعد مردن کسی بفکر تو نیست کس بفکر تو و بذکر تو نیست
کاروان اجل ز رب جلیل میزند صبح و شام بانگ رحیل
تا بکی خواهی مست و مدهوشی عاقبت بایدت کفن پوشی
بال بشکسته در جزیره توئی باز بر حسب دهر خیره توئی
وامصیب تپناه کار شدی رو سیاه و گناه کار شدی
طول آمال داده بر باد است معصیت کننده اصل بنیاد است
تا که باقی است عمر ای هشیار تو از این دهر توشه ای بردار

سفری بس دراز داری پیش بایدت رفت نزد داور خویش
هان مبادا گناهکار روی روسیاه و تباهکار روی
بار الها زمان فرقت جان حفظ فرما تو گوهر ایمان
(مذنب) از حق امید مغفرت است ورنه دیگر نه جای معذرت است

در بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله

امروز شده جمله آفاق گیلستان
از رتبه جهان گشته چنان روضه رضوان
امروز جهان زیب ده عرش علا گشت
از بعثت سالار رسل خسرونی شأن
سر حلقه اصناف رسل شاه مؤید
همراز احد نام محمد شه خوبان
از بعد چهل سال که بگذشت ز عمرش
گردید پیمبر ز بر خالق سبحان
بر کوه حرا شد ز پی بندگی حق
خورشید رخس بود بسان مه تابان
آمد برش از طرف خالق یکتا
جبریل امین آنکه بدی حامل قرآن
داد عرضه که ای سید و سالار دو عالم
هستی تو پیمبر ز بر حضرت یزدان

هستی تو باین خلق جهان هادی و رهبر

کن از گل توحید جهان را تو گلستان

ابلاغ رسالت بنما از طرف دوست

ای آنکه تو را کرده خدا رهبر ایمان

برخواست شه و از پی تبلیغ کمر بست

پیچید بساط ستم و کفر بدوران

پر کرد جهان را همگی از گل توحید

از همت او گشت جهان روضه رضوان

در مدح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

خورشید کسب نور کند از ضیای تو	ارض و سما طفیل جلال و لوای تو
جنت بوجد آید و فردوس مفتخر	تا خود شوند ای شه دین خاک پای تو
کرو بیان وجهه ملائک بحمد و وصف	باشند روز و شب همه گویا برای تو
غلماں و حوهر هر دو تقاضا چنین کنند	تا خود فنا شوند ز جان در بقای تو
گراز کرم تو گوشه چشمی بما کنی	روشن شود دو دیده ما از ضیای تو
من پشه ضعیف ولی روی نیشکر	دارم طمع ز نوش و ز شه دلای تو
بنما تو عفو ز آنکه گدا شیوه اش بود	آید بمسکنت در دولت سرای تو
ای آنکه از شرف ببر خیل انبیا	خاتم توئی و ختم رسالت سزای تو
من کیستم که مدح تو گویم بروز گار	مداح تست ای شه خوبان خدای تو
دارم امید آنکه بهنگام قبض روح	این چشم پر گناه فتد بر لقای تو

در مدح رسول اکرم صلی الله علیه و اله

گر ذره‌ای ز نور تواند رسما فتد	صد آفتاب و ماه ز خجلت ز پافتد
هفت آسمان بپاست برای وجود تو	بی حب تو بخاک مذلت سما فتد
عرش علا بهشت برین از برای تست	ورنه ز پای جنت و عرش علافتد
خیل ملک بدر گه تو انتظار تا	بر فرقشان ز مهر تو ظل همافتد
شاهی کند بخلق جهان در تمام امر	از لطف و مهر گز نظرت بر گدا فتد
چشم امید ما ست با لطف و عطای تو	چون کار ما بدست تو ملک بقا فتد
ای خسرو هدا ز کرم کن نظاره‌ای	ترسم ز جرم عاقبتم بر فنا فتد
گریک صله ز مهر و تفضل بماده‌ی	کار تمام خلق دو عالم بما فتد
مذنب مدام بر در لطف در التجاست	شاید قبول در گه تو التجافتد

توسل بحضرت زهر اسلام اله علیها

بضعة النبی نور داورا	بحر عصمت و کان گوهر را
در سپهر حسن مهر انورا	ماه هفت و چار کفو حید را
سید زنان فخر عالمین	مفخر زمان نور نیرین
ای شفیعه روز نشاتین	بر رسول حق روح پیکرا
بعد مصطفی شهر یار دین	بر علی بدی یاور و معین
وا اسف شکست از جفا و کین	پهلوی تو از ضربت در ا
از جفای دهر نا توان شدی	از فراق باب در فغان شدی
تا که در شباب از جهان شدی	متصل شدی بر پیمبر را
بعد تو علی خسرو حجاز	خونجگر شد از فرقه مجاز

تا که تیغ کین موسم نماز	شد بفرق او تاج و افسرا
شد حسن پس از قتل مرتضی	در جهان غریب از ره جفا
زهر کین خوراند جعده دغا	بر عزیز تو نور داورا
بعد مجتبی شاه دین حسین	سبط مصطفی نور نیرین
کربلا شده کشته از سنین	از غمش بود دل پر آذرا

توسل بحضرت صدیقه کبرا سلام اله علیها

چون شفاعت شد خصوص فاطمه	من ندارم هیچ ترس و واهمه
میروم نزدش بصد شوق و شعف	گویمش من عاشقم با صد شرف
گویمش من سال و ماه و روز و شب	داشتم بر در گهت دست طلب
بی نیازم از همه خلق جهان	خاکسارم بر در این خاندان
من فقیر و سائلم بر در گهت	افسرم من گر شوم خاک رهت
رد احسان نزد تو نبود روا	کن شفاعت دوستان را از وفا
عاصیم من کن شفاعت از کرم	لطف فرما و مران از این درم
جان فرزندت حسین تشنه کام	کن تو ما را وارد دارالسلام

در مصیبت صدیقه کبرا

حضرت فاطمه زهرا سلام اله علیها

گیرم نبود فاطمه دخت پیمبرا	گیرم نبود مظهر انوار داورا
گیرم نبود مادر سبطین از شرف	گیرم نبود همسر و همتای حیدرا

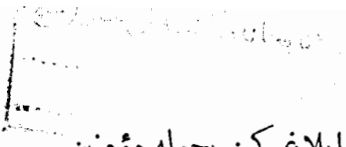
گیرم نبود بضعة پاك پیمبرا	گیرم نبود آیه قرآن بشأن او
کی شد روا بر اوستم خصم کافرا	گیرم زنی ز زمره اسلام بود و بس
گیرم نبود از غم بابا مکدرا	برداغدیدگان بکجا ظلم شد روا
گیرم نبود قلب فگارش پر آذرا	آتش کجا و خانه ذریه رسول
گیرم نبود دیده ز ازش ز خون ترا	سیلی کجا و صورت آن عصمت خدا
تا دست گیریت کندا و روز محشرا	مذنب نبال و گریه نما بهر فاطمه

در تولد مولای متقیان حضرت علی علیه السلام

از مولد مسعود علی خسرو ذی شأن	شده ماه رجب مفتخر اندر بریزدان
تا راز نهان را بر حق کند عنوان	شد فاطمه در خانه حق بهر مناجات
بگرفت مکان فاطمه در کعبه یزدان	بشکافت جدار حرم کعبه معبود
در کعبه تولد بشد آن سرور مردان	با امر خدای احد قادر عالم
از بعد سه روز آن صدف گوهر ایمان	گردید برون با شعف و جد و جلالت
مسرور نبی گشت از آن نیر تابان	قنداقه پر نور علی بر کف او بود
بنمود تلاوت بملا آیه قرآن	چون غنچه بر خسار نبی کرد تبسم
آن طفل سه روزه بیر ختم رسولان	تورا از موسی خواند و انجیل ز عیسی
بر این پسر از جانب محبوب بدوران	زد هاتق غیبی که علی نام گذارید
احباب علی را تو مأیوس نگردان	یارب بحق قرب علی والد اطهار

در تهنیت عید غدیر

حیدر کرار را ز بعد خود جان نشین	عید غدیر آمد و کرد رسول امین
کرد بنزد نبی نزول روح الامین	برای حکمی چنان با مر پروردگار



گفت که از بعد تو علیست سالار دین اکنون ابلاغ کن بجمله مؤمنین
شاه ولایت علیست رکن هدایت علیست علیست اول امام علیست سالار دین
پیاده شد مصطفی ز مر کب افتخار رایت رفعت فراشت زمین بعرض برین
بامر آن شهریار منبری آراستند کرد بمنبر صعود شاه سعادت قرین
بازوی شیر خدا گرفت بادت حق گفت بامر خدا بفرقه مسلمین
بهر که مولا منم علیست مولای او همین علی ای گروه مرا بود جانشین
وزیر من این علیست وصی من این علیست ولی حق این علیست علیست حق الیقین
حب علی حب من بغض علی بغض من خلاف امر خدا هست ضلال مبین
کنید بیعت با او با من حی قدیر دست دهیدش بدست ز مهر در این زمین

عید غدیر

بحمد اله والمنة جهان شد گلستان امروز
علی از نزد حق گشته امیر مؤمنان امروز
ولی الله اعظم شد علی روز ازل اما
بظاهر شد وصی خاتم پیغمبران امروز
پیمبر کرد منزل در غدیر خم بامر حق
که بنماید علی را مقتدای انس و جان امروز
بامر سید لولاك خير المرسلین احمد
مهیا منبری شد از جهاز اشتران امروز
قدم بنهاد پیغمبر بر آن منبر بصد شادی
که حیدر را نماید جانشین اندر جهان امروز

بگفتا هر که را مولای منم اورا علی مولا
 بود امر خدای خالق کون و مکان امروز
 محول بر علی بنمود جمله کار خود یکسر
 ولیعهدی سلطان ولایت شد عیان امروز
 بود مذهب قرین شادمانی و فرح زیرا
 زیمین نام حیدر شد جهان رشک جنان امروز

در صبر حضرت علی بن ابیطالب

ای ولسی حق علی مرتضی	ای شفیع عاصیان روز جزا
ای وجودت بر سر اسلام تاج	یافت از صبر تو دین حق رواج
یافت از صبر تو ای عالم مقام	دین حق آئین پیغمبر دوام
تا که جاویدان بماند امر دین	سالها گشتی شما خانه نشین
گر نبند صبر تو ای شاه خجند	اهل ایمان جمله مرتد می شدند
خانه بنشستی تو ای شیر زیان	جای تو بنشسته خیل روبهان
هر زمان طرحی کشیده از عناد	بهر غصب حقت ای فخر عباد
آخر از جور خسان خون شد دلت	سالها در دوا لم شد حاصلت
مولوی گوید که چون تدبیر شد	سالها باید که تا خون شیر شد
عاقبت خون شیر شد ای شهریار	دین حق آمد تو را در اختیار
از کلام و علم و فضل و رای تو	سوخت جان جمله اعدای تو
رفت باطل شد حقیقت آشکار	جلوه گر شد رحمت پروردگار
مذنبان تا در جهان نور علی است	دین حق چون آفتاب منجلی است

در مدح حضرت علی ابن ابیطالب (ع)

تو که سر خالق داوری	تو وصی پاک پیمبری
تو ز سر حق همه مخبری	بلغ العلی بکماله
به رسول حق تو برادری	به بتول کفو و تو همسری
بهمه تو هادی و رهبری	بلغ العلی بکماله
تو ز خود گذشته براه دین	بدفاع جمله مشرکین
بر رسول حق تو بدی معین	بلغ العلی بکماله
تو شریک علم پیمبری	تو مدیر در گه داوری
تو امام بحق و تو سروری	بلغ العلی بکماله
تو وصی شخص محمدی	تو علی عالی امجدی
تو امیر و خسرو سرمدی	بلغ العلی بکماله
تو امیر جمله مؤمنان	تو شفیع زمره عاصیان
نظری بمذنب ناتوان	بلغ العلی بکماله

مقام عشق به حضرت مولا الموالی حضرت علی (ع)

چون بعشق یار مه روئی دل آشفته بستم
 رشته الفت دیگر از جمله عالم گسستم
 دنیه و عقبا بود در نزد من چون پر کاهی
 غیر عشق و ذوق او از عشق دیگر دیده بستم
 عاشق عالم نیم من عاشق شاه جهانم
 عاشق آن یار نیکو منظر پیمانه دستم

بسکه از درد فراقش روز و شب در آه و تابه
 نا امید از زندگانی و زد و عالم دست شستم
 گر به بینم روی ماهش از شمع جان می سپارم
 جان خود سازم نثار و سرخوش عهدالستم
 مستم از جام ولایش دارم امید عطایش
 در کمند عشق او من واله و دیوانه هستم
 همچو پروانه که گرد شمع میگردد بهر سو
 او بهر سو شد عیان من جان شیرین می فرستم
 مدنیم من عاشق روی امیرالمومنینم
 از می حبش چشیدم تا ابد سرشار و مستم

در مدح حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام

ناصر دین مصطفی است علی	صاحب تاج انماست علی
زمزم و کعبه و صفاست علی	مشعر و مروه و مناست علی
به یقین نور سرمد است علی	جانشین محمد است علی
ساقی حوض کوثر است علی	حاکم روزه حشر است علی
جمله عصیان چو آب در غربال	چون بود دوستی او آمال

در مقام محبت به حضرت شاه ولایت

عشق علیست بر سرم بهر او شناورم
 نام علی ولی حق روح بود به پیکرم

علی بود امام من علی مه تمام من
 علی وصی مصطفی علی است نور داورم
 علی است کعبه و حرم علی است روضه ارم
 علی است رونق صفا علی منا و مشعرم
 علی است خانه زاد حق علی است عدل و داد حق
 علی است دست کبریا علی است سرداورم
 علی است خسرو و نجف علی است شاه لو کشف
 علی است منبع عطا علی است میرو سرورم
 علی بود حیات من علی ره نجات من
 علی است رحمت خدا علی امام و رهبرم
 علی است زوج فاطمه علی مراد ما همه
 علی است شاه انما علی است نور باهرم
 علی است خسرو و ازل علی است شاه بی بدل
 علی است نور دیده ها علی است تاج افسرم
 بگو تو مژده باز جان علی است روح انس و جان
 علی است شمس و الضحی علی است ماه انورم

ورود بنجف اشرف

رفتیم در نجف بسر قبر مرتضی ابن عم و وصی بی‌الافصل مصطفی
 جنات عدن را که بقر آن بیان کنند دیدیم ما ز روضه پر نور مرتضی
 خیل ملک بدر گه آن نور کرد گار دست ادب بسینه و دارند التجا

کعبه خجّل حقیر بود مروءه وصفا	اندر بر جلالت آن شاه اتقیا
یا حیدر ز رتبه آن شاه اتقیا	خواهی بهشت زوضه پر نور او نگر
از خدمت حضور علی شاه اولیا	غلّمان و حور غرق سرورند و شادمان
چون قصر اوست بارگه اعظم خدا	عرش علاز قصر علی کسب فیض کرد
افتد دوباره دیده بر آن گنبد طلا	یار بشود که از کرم لطف ای حبیب
نوری که یافت قلب محبان از آن جلا	از گنبد طلای علی بر سما رود

در مصیبت حضرت امیر المومنین علیه السلام

اماماً وا اماماً وا اماماً	علیاً وا علیاً وا علیاً
مگر قتل علی سلطان دین است	دل یاران پر اندوه و حزین است
مگر از سرور دین سرشکسته	چرا جبریل را شهرشکسته
چرا جن و ملک از دیده خونبار	چرا کرو بیان هستند عزا دار
چرا زهرا بهجت نوحه گر شد	چرا هفت آسمان زیرو زبر شد
مگر شیر خدا غلطان بخون است	چرا غمهای دل از حد افزون است
دو تا فرق امیر مومنان است	چرا شق القمر از نو عیان است
چرا کلثوم و زینب بیقرارند	چرا اهل کسا محزون و زارند
چرا اشک حسن جاری ز عین است	چرا خونین دل و گریان حسین است
مگر ظاهر شده ماه محرم	شده خاک عزا بر فرق عالم
ز قتل مرتضی باب یتیمان	بود مذهب جگر خون و پریشان

مصیبت حضرت امام حسن علیہ السلام

سرور دین حجت داور حسن	رکن ایمان پادشاه مؤتمن
شبل حیدر نوگل باغ رسول	زینت دامن زهراء بتول
قلزم صبر خدا کان ادب	ازدو دریای شرف دارد نسب
از سخاوت بد شبیه مصطفی	صبر او مانند صبر مرتضی
آیه تطہیر اندر شأن او	مدح خوان او بود یزدان او
در دو عالم سرور و سردار و شاه	رحمت حق زینت عرش الہ
ایدریغا بعد بباب اطہر ش	زد عدو آتش بجان و پیکر ش
دمدم از فرقه بی ننگ و نام	شد معذب آن عزیز ذوالکرام
پور سفیان حق او را غصب کرد	بر خلافت خویشتن رانصب کرد
آنقدر زجر و ستم شد حاصلش	تا بدوران لجه خون شد داش
عاقبت مسموم شد از زهر کین	شد حسین از داغ او ماتم نشین
چونکہ سد شد راه او نزد پدر	دفن شد اندر بقیع آن خونجگر
مذنب غمدیده با قلب فگار	زین عزا گریان چو ابر نو بہار

در تولد حضرت خامس آل عبا علیہ السلام

مولود حسین سبط رسول مدنی شد
 آفاق پراز وجد و سرور علنی شد
 چون نخل نبوت بحسین بارور آمد
 لعیا بجهان از طرف دادگر آمد

شد قابله فاطمه باء-زت و تکریم
 حوران جنان در براو از پی تعظیم
 تا شد متولد بجهان شاه مکرم
 گردید گلستان ز قدومش همه عالم
 فطرس که بدی رانده در گاه الهی
 شد شامل او مـرحمت نا متناهی
 بر آن ملک از جانب حق بال عطا شد
 تا خادم در گاه شد کربلا شد
 فردوس برین هدیه شد از جانب داور
 از بهر محبان حسین سبط پیمبر
 المنفول که از طالع میمون
 هستیم حسین را بجهان واله و مقتون
 صدشکر که ما خود همه عشاق حسینیم
 دلباخته نوگل شاه ثقلینیم
 مذنب نبود روز جزا زار و مکدر
 دست وی و دامان حسین نوگل حیدر

در محبت به خامس آل عبا حضرت سیدالشهدا ع

حسین یعنی شفیع هر ذبوی حسین کشف هر درد و کربوی
 حسین ستار هر نقص و عیوی سرو جانها بقربان حسین است

حسین از بهر ما بجز نجات است	حسین از بهر ما آب حیات است
حسین مرآت جمع محسنات است	سرو جانها بقربان حسین است

حسین باشد چو جان در پیکر ما	حسین تاج و حسین است افسر ما
حسین حامی دین و رهبر ما	سرو جانها بقربان حسین است

حسین نور دل جبل الهتین است	حسین سید حسین سالار دین است
حسین عشق و حسین حق الیقین است	سرو جانها بقربان حسین است

حسین و کربلا اندر دل ماست	بعالم این علامت حاصل ماست
حسین مصباح و شمع محفل ماست	سرو جانها بقربان حسین است

در عشق به حضرت سید الشهدا علیه السلام

حسین جان جان من بادا فدایت	بمیرم من برای زخمه پایت
بگویم لیتنی کنت معك را	بگیرم روز و شب اندر عزایت
ز داغ نو جوانانیت حزینم	بسوزم از برای طفلهایت
اگر خاری شوم در گلشن تو	چو بلبل نالها دارم برایت
همه بستان بود نزد چو زندان	که دورم از تو و از کربلایت
مرا يك آرزو باشد بعالم	که گردم خاک اندر نینوایت
اگر بودم چه لذت داشت بهرم	که بوسم ای حسین جان خاک پایت
کنون از دیده بارم اشك حسرت	ز بس دارم شها شوق لقایت
حسین جان عاشق دلخسته ام من	نیم بیگانه هستم آشنایت
منم مذنب که از فرط محبت	دهم صد جان شیرین در هوایت

در عشق به حضرت سیدالشهدا علیه السلام

ز فراق روزه کربلا	شده ام بعشق تو مبتلا
سروجان فدای تو یا حسین	شده قسمتم غم و ابتلا
به بهشت قرب جوار تو	که اگر رسم بدیار تو
سروجان فدای تو یا حسین	سروجان کنم به نثار تو
تو مه سپهر هدایتی	تو امیر ملک ولایتی
سروجان فدای تو یا حسین	بنا زمهر عنایتی
کنی از زلف تو کرامتم	چو کند قیام قیامت
سروجان فدای تو یا حسین	بر دیف زبده امت
چه غم از گناه چه غم از عذاب	چه غم از صراط چه غم از حساب
سروجان فدای تو یا حسین	ز تو هر گناه بشود ثواب
که شوم فنا سر کوی تو	من و عشق روی نکوی تو
سروجان فدای تو یا حسین	من دلفسرده و بوی تو
بجوارت ار بشوم مقیم	من مذنب ز گنه الیم
سروجان فدای تو یا حسین	بدلم دیگر ز چه ترس و بیم

در مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام

نو بهاران چونکه عالم روضه رضوان بود
دور هر گل بلبلی شادی کنان گردان بود
شبم از لطف نسیم صبحگاهی ز اشتیاق
همچو مروارید روی برگ گل غلطان بود

اندرین فصل بهاران از موم ظلم و کین
 در عزای شاهدین دلها زغم بریان بود
 چونکه زد بادخزان بر گلشن آل عبا
 پیش دیده خار و خس هر گلشن و بوستان بود
 و اسف گلهای باغ مصطفی در کربلا
 از جفای کوفیان پژمرده و عطشان بود
 یسار آرم از علی اکبر فرخ لقا
 چونکه بینم بوستانی پر گل و ریحان بود
 از ابوالفضل علی یاد آورم با اشک و آه
 چون دودست او جدا از کینه عدوان بود
 هر زمان یاد آورم از قاسم نو کدخدای
 گریه هادارم زغم در سینه دل نالان بود
 گریه بینم غنچه ای بسته لبش از گفتگو
 بهر اصغر جان و روحم آتش سوزان بود
 جسم بی روحم زدوری و فراق یا حسین
 روز و شب هر لحظه چشمانم ز خون گریان بود
 مذهب افسرده عالم از جگر دارم خروش
 چون حسین بن علی لب تشنه و عطشان بود

در مفارقت از کربلا

مرا بکربلا راه کرد گر ندهند
 یقین که داغ عجیبی بقلب ما بنهند

حبیب گر زوصال حبیب شد محروم
 مدام عمر بود دلفسرده و مهموم
 زخاک کربلا بوی یسار می شنوم
 شمیم روح فزای نگار می شنوم
 خوش است عاشق بیدل زوصل روی نگار
 شود زدیدن معشوق خرم و سرشار
 منم که عاشق مسکین بگنج زندانم
 زوصل کوی حسین دائماً در افغانم
 بزرگوار خدا یا بخسرو حرمین
 مرا رسان دم دیگر بنزد قبر حسین
 که سر بمر قد آن شاه تشنه بگذارم
 بنزد تربت او جان خویش بسپارم

مصیبت حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام

بشهر کوفه شد مسلم گرفتار	در آن غربت نبودش هیچ غمخوار
عبیداله چه شد عازم بقتلش	وصیت کرد بهر ابن عمش
بگفتا السلام ای خسرو دین	سلام ای نوگل خیرالنبین
سلام ای نوگل زهرای اطهر	سلام ای نور چشم پاک حیدر
پس از عرض سلام ای نورداور	میا کوفه برو در شهر دیگر
میا کوفه که از بیداد کفار	چومن کردی بغربت بی مدگار

میا کوفه پسر عم جان که ترسم	زمرگ نوجوان گیری تو ماتم
میا کوفه که از بیداد لشکر	شوی در کوفه شاها بی برادر
میا کوفه که ترسم آل هاشم	عزا گیرند اندر مرگ قاسم
میا کوفه که ترسم حلق اصغر	شود مجروح از تیر سه پیکر
میا کوفه که ترسم تشنه مانی	بخاک و خون خود آغشته مانی
حلالم کن الا ای شهریارم	که اکنون جان شیرین می سپارم

مصیبت دو طفل حضرت مسلم علیه السلام

بیا حارث تو بگذر از سرما	بخون آغشته ننما پیکر ما
بیا بنما تو ما را حلقه در کوش	ببر ما را تو در بازار و بفروش
اگر ما را کشی ای شوم غدار	شود اندر جنان زهرا عزادار
بیا بگذر که ما هردو یتیمیم	ز جور دشمنان ما دل دونیمیم
بلرزد عرش حق از زاری ما	بیا حارث بکن غم جواری ما
دو چشم مادر ما انتظار است	ز فرقت آن حزینه اشکبار است
بد آن کافر دلش از سنگ بدتر	بشد عازم بقتل آن دو گوهر
سر آن هردو را از تن جدا کرد	علی را در جنان غم مبتلا کرد

نوحه

شاه حجازی حسین روی بغربت نود
 شدو طنش کربلا گوی سعادت ربود
 مدینه و مکه را بحال خود وا گذاشت
 ز عشق روی حبیب بکربلا رونمود

طی منازل نمود نمود رو سوی دوست
 کرد بوادی عشق آن شه‌خوبان ورود
 بالب خشکیده کرد روی بمیدان عشق
 زسوزش تشنگی لبان او شد کبود
 ذبیح حق شد زجان قتیل حق شد زمهر
 داد براه حبیب زهستیش هر چه بود
 دودست عباس او گشت جدا از بدن
 بسوی قصر بهشت بال سعادت گشود
 گذشت از اقربا آن ثمر باغ دین
 اسارت اهل بیت براین گذشتش فزود
 سه شعبه تیر جفا بحلق اصغر رسید
 بروی دست پدر تاابد آنگل غنود
 مذب شوریده حال از غم آن شهریار
 چو بلبل داغدار نوحه و ماتم سرود

ماه عزا

ایام عزای پسر شیر خدا شد	گردیده‌پیا که زنو ماه عزا شد
از بهر فدا وارد صحرای بلا شد	شاه دو سرانور دل احمد مختار
درمقتل خود از پی تسلیم و رضا شد	باعترت غمپرور و باتازه جوانان
از مقدم او کربلا عرش علا شد	زدخیمه در آن وادی پر شور و خطر ناک
از بهر حسین کربلا دشت منا شد	از خانه حق موسم حج شاه برون گشت

حاجی که بپوشد ببدن از شمع احرام
 احرام حسین جامه کهنه ز وفا شد
 حاجی که به لبیک زبان باز گشاید
 لبیک حسین بر سر نعر شهدا شد
 حاجی که کند سعی صفا ز دل و از جان
 شه پی ز پی اندر جـدل قوم دغا شد
 حاجی که طواف حرم کعبه نماید
 آنشاه بطوف حرم آل عبا شد
 قربانی حاجی که بود واجب و لازم
 هفتاد و دو تن از شه مظلوم فدا شد
 انصار حسین دریم خون گشت شناور
 تا گلشن دین نبوی بر سر پا شد
 مذنب ز غم بیکسی شاه شهیدان
 چون فاطمه سوخته دل نوحه سرا شد

حرکت حضرت سیدالشهداء از مدینه منوره

از وطن آواره شد سوی عراق	من بمیرم بسا هزاران اشتیاق
جد و مادر را نهاد اندر وطن	رو بغربت کرد با رنج و محن
دروطن بگذاشت صغرای حزین	همره خود داشت زین العابدین
جمله گلهای شکفته جمع کرد	همچو پروانه بدور شمع کرد
آمد آن شه جانب میدان عشق	تا که جانبازد ره جانان عشق

بهر ایثار ره رب العباد	داشت شاه تشنه قربانی زیاد
سرو و شمشاد فراوان داشت او	جمله را از بهر قربان داشت او
گوسفندی را که قربانی کنند	شرط شش ماه است تا آید پسند
پس حسین شش ماه هم حاضر نمود	از پی قربانی رب و دود
اصغر شش ماهه در دست پدر	گشت مذبح از دم تیر سه پر
باز بنمایند پای گوسفند	اول او را از وفا آبی دهند
من بمیرم پای اصغر بسته بود	آن جگر خون از عطش دلخسته بود
مذنبها خاموش زین شور و محن	سوختی از غم روان مرد وزن

در مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام

حسین بن علی را اکبری بود	که در بحر ولایت گوهری بود
چو آمد بهر رخصت نزد آن شاه	پی جنگ گروه دون گمراه
ز شفقت باب زار با وفایش	نگاهی کرد بر قد رسایش
بگفتا ای خدای ماه و پروین	منم در عالم و یک جان شیرین
گرفت اکبر ز باب خویش رخصت	کند رو سوی میدان شهادت
شه دین با دل بیصبر و تابش	سوارش کرد بر اسب عقابش
محاسن روی دست خویش و گفتا	الها خالقا پرورد گارا
فرستادم بمیدان اکبرم را	شبه جد پاک اطهرم را
روان اکبر سوی قوم شر شد	بمیدان حاصلش فتح و ظفر شد
بنزد شه روان گردید چون شیر	ولی از تشنگی مانند تصویر
شش اندر دهان بنهاد خاتم	زنوبر گشت اکبر همچو ضیغم

زد و کشت و نگون کرد از سر زین	دریغا داد آخر جان شیرین
حسین آمد ببالین اکبرش را	ببوسید آن لب از خون ترش را
کشید از پرده دل آه و افغان	علیجانم علیجانم علیجان
صدا زد نوجوانان را بیائید	به تشییع علی همت نمائید
که از غم رشته جانم گسسته	ز داغ نوجوان پشتم شکسته
خموش ای مذهب از شرح مصیبت	زدی آتش بجان زارامت

مصیبت حضرت علی اکبر علیه السلام

میروی میروی بسوی جهاد	نو جوان اکبرم مبارک باد
حبذا حبذا از این رخسار	مرحبا مرحبا بخاطر شاد
میدهم جان اگر نیائی باز	از فراق همتی کنم فریاد
نور چشمان اگر روی آنی	خاک ما را ز غم دهی بر باد
همچو نور از دو دیده زینب	میرود اکبرم بجنگ جهاد
مین و دیدار اکبرم هیبت	وعده وصل ما بود بمعاد
رفت از خیمه اکبر لیلا	همچو یوسف بچاه کین افتاد
سرودین سرنگون شد از سر زین	واژگون گشت شاخه شمشاد
گلشن کربلای پر آشوب	شد ز گلهای فاطمه آباد
سفری رفتی ای عزیز حسین	که تو را باز گشت رفت از یاد
ای حسین جان قسم بجان علی	کرمی کن ز لطف روز معاد
کن شفاعت ز مذهب از ره مهر	جور مزدور میکشد استاد

در مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام

ثانی حیدر علمدارم اخی	حامی و غمخوار و سردارم اخی
سرو آزادم زپا افتاده‌ای	و امصیبت تشنه لب جان داده‌ای
ای برادر در میان این سپاه	بعد تو گشتم غریب و بی پناه
من چگونگی رو کنم اندر حرم	گوچه گویم در جواب دخترم
خیز از جاساقی لب تشنگان	فکر آبی کن برای کودکان
خیز از جا و مرا یاری نما	از وفا بهرم علمداری نما
یا اخی کوبازوی شیر افکنت	بر زمین افتاده صد پاره تنت
یا اخی پشتم شکست از ماتمت	قامتم خم گشته از بار غمت
رکن دین و پایه ایمان شکست	تا در این صحرا تور افتاد دست
از غم تو در دل پر آذر	تازه شد داغ علی اکبرم
مذنب افسرده شوریده حال	نوحه دارد از غمت در ماه و سال

مصیبت حضرت علی اصغر علیه السلام

زمین کربلا ماتم سرا شد	چو قحط آب اندر خیمه باشد
عدو بست آبرا از راه کینه	پریشان زینب غم مبتلا شد
ز قحط آب و شیر اصغر بخیمه	فغانش از زمین سوی سما شد
ولی بر روی دست باب زارش	علی سیر آب و خاموش از نوا شد
بجای شیر پر خون شد گلوش	چو تیر حرمله از کین ره‌اشد
چنان آن طفل در قنداقه پیچید	که کریان از غمش خیر! نسا شد
ذبیح راه حق بر روی بابش	تبسم کرد چون حاجت روا شد

شہ مظلوم و اندر التجا شد	بسوی آسمان پاشید خویش
همین طفلی که در راحت فدا شد	که یارب کن قبول از آل احمد
که مہدش خاک گرم کر بلا شد	بدست خویش او را دفن بنمود
پریشان زینب غم مبتلا شد	ز اشعار جگر سوز تو مذب

میدان بردن حضرت سید الشہدا علی اصغر علیہ السلام را

بی‌کسم من بی‌کسم هل من معین	گفت چون شاهنشہ دنیا و دین
پارہ پارہ روی خاک کربلا	جملہ یارانش در این دشت بلا
شد بگہوارہ خروشان از جگر	اصغر ششماہہ با شور و شرر
بہر جانبازی بخدمت حاضر	یعنی ای بابا بحالت ناظم
طاقت از دلہا ز شور خود ربود	انقلابی در حرم بر پا نمود
دید اصغر راز غم در اشک و آہ	کرد رجعت شاہ اندر خیمگاہ
زد ندا از دل بآن بد سیرتان	پس بیاوردش بنزد دشمنان
بی گناہ است این صغیر بی پناہ	گر من ای بی ہمتان دارم گناہ
از عطش جان میدہد آبش دہید	ای جماعت رحم بر حالش کنید
حرملہ بر گو جواب شاہدین	گفت پور سعد مکار لعین
خون بشد جاری ز حلقش مثل آب	من ہمیرم زین سؤال و زین جواب
ذبح شد اصغر هماندم شد شہید	آن سہ شعبہ تیر حلقش را برید
بخش مذب را ز لطف بیشمار	بارالہا حق طفل شیرخوار

مصیبت دو طفل حضرت زینب سلام الہ علیہا

دید زینب چو بر آشفته شہ خوبان را کشتہ در پای رکابش ہمہ یاران را

دو جگر گوشه خود را کفنی در بر کرد
 عطر پاشید بسر سر مه بزد چشمانرا
 اشک میریخت چو سیلاب وز دل داشت خروش
 آن دم آورد حضور شه دین طفلانرا
 گفت شاهای تو و رعنا پسر
 سازم امروز ز جان این دو گل خندانرا
 شه دین گفت که نبود پدر این دو پسر
 گفت زینب بفرغان پادشه خوبانرا
 رخصت ایشاه ز عبدالله جعفر دارم
 که فدا سازمت از شوق هم این و آنرا
 آن دو گل را شه لب تشنه در آغوش کشید
 از غم آن دو پسر زد ز جگر افغانرا
 بفرستاد بمیدان شهادت شه دین
 آن دو لب تشنه افسرده دل نالان را
 آن دو سر گشته پیاده سوی میدان رفتند
 تا نمایند فدای قدم شه جانرا
 و امصیبت ز جفا آن دو پسر گشته شدند
 در ره عشق خریدند ز جان پیکانرا
 زینب غمزده آنگاه سوی خیمه دوید
 کرد خاموش در آن لحظه دل بریان را

گشت پنهان و نیامد ز وفا نزد حسین
تا که در غصه نبیند وای یزدانرا
مذنباً شرح وفاداری زینب کم نیست
ختم کن ختم تو شرح سخن و عنوانرا

زبان حال حضرت فاطمه صغرا سلام اله علیها

ای باب کبار تا جد دارم	از هجر رخ تو بیقرارم
بیمارم و دلفگار و محزون	من تاب مفارقت ندارم
رفتی و من از فراق رویت	از دیده مدام اشکبارم
ماندم بوطن علیل و تبدار	خونین جگر و حزین و زارم
چشمم بره است ای پدر جان	جز گریه و لابه نیست کارم
تا نامه ای آید از بر تو	اندر شب و روز انتظارم
بنویس ز حال نو جوانان	عباس عموی تاجدارم
بنویس ز حال اکبر من	آن روشنی شبان تارم
بنویس ز حال قاسم زار	آن ابن عم بزرگوارم
بنویس ز حال اصغر من	ششما هه غنچد بهارم
بنویس ز حال زینب زار	آن عمه زار غمگسارم
مذنب ز غم فراقم ای باب	عمریست که گشته دلفگارم

مصیبت روز عاشورا

به عاشورا چه آشوبی بپا شد حسین غلطان بخاک نینوا شد
بسان مرغ بسمل پیکر او بیامد خواهر او بر سر او

مه و خورشید با هم رو برو شد	چو زینب با حسین در گفتگو شد
شه دین با جراحات فراوان	میان قتلگه افتان و خیزان
بگفت ای خواهر زار حزینم	برو در خیمه نزد عابدینم
برو تا زیر شمشیرم نه بینی	ز آب تیغ کین سیرم نه بینی
برو خواهر که کار من تمام است	سرم بر زانوی خیرالانام است
برو ای خواهر بی غمگسارم	مکن از حسرت خود بیقرارم
برو خواهر که محزون و حزینم	همین ساعت بمرگم می نشینم
برو در خیمه‌ای غمدیده خواهر	شوی يك آن دیگر بی برادر
برو آل عبا را یآوری کن	باطفال حسینت مادری کن
خمش ای مذهب محزون افکار	که عاشورا بود زهرا عزا دار

نوحه در مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام

شاه مظلومان حسین بن علی	شد بمیدان همچو نور منجلی
گفت با آن فرقه شوم جهول	آخرای لشکر منم سبط رسول
مادرم زهرا و بام حیدر است	جدمن ای کوفیان پیغمبر است
فاطم الزهراء امی و ابی	وارث الرسل امام الثقلین
خامس آل عبایم من حسین	وان الفضه بین الذهبین
کوفیان آبی که در دریا بود	سر بسر مهریه زهرا بود
من ز سوز تشنگی اندر تعب	از جفا جان می سپارم تشنه لب
از عطش اطفال من کردند غش	وا اسف جان می سپارم ناز عطش
بو الحنوق مرتد شوم دغا	داد پاسخ بر شه گلگون قبا

سنگی افکند و از آن شه سر شکست	حضرت جبریل را شهر شکست
بلکه فرق حیدر صفدر شکافت	من بهیرم قلب پیغمبر شکافت
خون بشد جاری بروی انورش	در جنان بشکست قلب مادرش
ظالمی دیگر ز قوم مشرکین	تیری افکند از جفا بر شاهدین
مذنب اندر ما تم سبط رسول	اشک ریزان است همراه بتول

زبان حال حضرت زینب سلام اله علیها

چو شاه دین بخاک و خون طپان شد	زمین ارزان و گریان آسمان شد
بگفتا زینب ام المصائب	چو خود را دید بی یار و اقارب
که ای لشکر گل گلزار حیدر	چرا باشد بخاک و خون شناور
ز سوز تشنگی جانش کباب است	دهید آبش که اندر التهاب است
دهید آبش که بی صبر و توان است	شما را ای جماعت میهمان است
بمیرد خواهرش یاری ندارد	علمدار و مدد کاری ندارد
دهید آبش که این مظلوم عطشان	بود اندر دلش داغ جوانان
جماعت این بخون غلطان حسین است	عزیز حق علی را نور عین است
چرا در وقت مردن تشنه باشد	لبان تشنه زیر دشنه باشد
ببار از دیده مذنب روز و شب خون	که شد مقتول عطشان نور بیچون

حسینا و احسینا و احسینا

حسین غلطان بخاک نینوا شد	تو گفتمی واژگون عرش علاشد
بسان مرغ بسمل پیکر او	مشبک گشته جسم اطهر او
تن همچون گلش مانند آتش	گهی میکرد از تاب عطش غش

نبد غیر از خدا کس یاور او	که آمد خواهر او بر سر او
مه و خورشید با هم رو برو شد	که شه با خواهرش در گفتگو شد
که ای نور دل زهرای اطهر	برو در خیمه آل پیمبر
برو ای خواهر زار حزینم	بدلجوئی زین العابدینم
برو اطفال من را مادری کن	خواتین حرم را یاوری کن
برو خواهر که ایام وصال است	مرا راز نهان بازوالجلال است
برو خواهر که عمر من تمام است	سرم بر زانوی خیر الانام است
برو ای خواهر بی غمگسارم	مکن از حسرت خود داغدارم
برو در خیمه ای غمدیده خواهر	شوی يك آن دیگر بی برادر

ز بانحال حضرت صدیقه کبرا با سر مطهر

سیدالشهداء در خانه خوالی

ای گل من خوار چرا گشته ای	کشته شمیر جفا گشته ای
ای سر پر خون که ز جور یزد	تشنه لب از جسم جدا گشته ای
خانه خولی شده ای میهمان	ليك گرفتار بلا گشته ای
ای مه تابان من خونجگر	بهر چه انگشت نما گشته ای
کنج تنور از چه مکان کرده ای	خوب به این امر رضا گشته ای
موی تو از داغ جوان شد سفید	ای گل من پیر چرا گشته ای
فخر من اینست که با یاوران	کشته تو در راه خدا گشته ای
دشمن بد خواه تو در نزد یار	تو ز کس و یار جدا گشته ای

مذنب افسرده خونین جگر هست مدام ازغم تو نوحه گر

مصیبت

یگانه شهریار دین داور	حسین بن علی را یاور و یاور
یگانه سرو آزاد عرب بود	ورا ماه بنی هاشم لقب بود
بصورت همچو حیدر شیر یزدان	بشوکت چون حسین شاه شهیدان
بدشت کربلا از بهر داد ار	سپاه دین حق را شد علمدار
گهی سردار سالار امم بود	گهی سقای طفلان حرم بود
بدوران آنقدر مهر و وفا کرد	که جان خویش را آخر فدا کرد
چنان از عشق حق گردیده سرمست	که روی آب بنهاده سر و دست
ز داغ مرگ او محشر عیان شد	قد سرو حسین ازغم کمان شد
دل مذنب زغم دریای خون شد	که سقا تشنه لب جانش برون شد

در مصیبت دختر ناز پرور حضرت سید الشهدا

رقیه مظلومه سلام اله علیها

گویند خرابه که شبی گشت گلستان

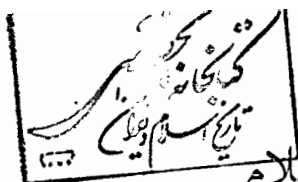
از جلوه پر نور سر شاه شهیدان

حسین شاه شهیدان حسین باب یتیمان

مهمان چو شد آن شاه جگر تشنه بطفلان

بودند بویرانه اسیران همه گریان

بیدار شد از خواب گل گلشن ایمان
 گفتا که کجارت حسین باب یتیمان
 زنها زغمش یکسره چون آتش سوزان
 هم ناله شده با ثمر گلشن ایمان
 بشنید یزید و زستم گفت به یاران
 اینک بفرستید سر شه سوی ویران
 آمد بخرابه چو سر شاه شهیدان
 گشتند اسیران همه نالان و خروشان
 چون دید رقیه به طبق آن مه رخشان
 زد ناله زدل گفت بآن خسرو خوبان
 بابای عزیزم ز چه از کینه عدوان
 گردیده جدا راس تو از خنجر بران
 کی قطع نمود از بدنت ای مه تابان
 رگهای گلویت ز ره کینه بدوران
 کشتند تورا با جگر تشنه پدر جان
 آوخ که یتیم من دلخسته حیران
 ز دضجه افتاد در آن غمکده ویران
 در نزد پدر با دل افسرده نالان
 در نزد پدر با دل افسرده نالان
 افسوس که آن غمزده جان داد بجنان
 مذهب شب و روز است زغم زار و پریشان
 گرید بعزای گل گلدسته ایمان



در مصیبت سرور ممتحن

حضرت قاسم ابن الحسن علیه السلام

بلبل باغ حسن قاسم سیمین بدنش

عاقبت از ره کین کر بپلاشد وطنش

خوب داماد در آن دشت بلا گشت نثار

سنگ باران جفا شد زره کینه تنش

آن گل یاسمن از دست بیفتاد ب خاک

خورد شد زیر سم اسب تمام بدنش

همچو سیلاب بگریید از این غصه حسین

عمه اش ناله کشید از الم و از محنتش

مادرش ز دزد جگر ناله که چون نشد پسر م

تا که خاموش شد آن مرغ هزار چمنش

قتلگه حجله گهش شد ز جفا کاری دهر

رخت دامادی او گشت دریغا کفش

مذنب سوخته دل از غم قاسم بخروش

بدل خلق جهانی زده آتش سخنش

در مصیبت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

شده روزم شب یلدا بدوران

خداوندا غریبم کنج زندان

دلم رنجیده شد کو خیر خواهی

تنم کاهیده شد چون پر کاهی

که دیده هه چو من محنت کشیده

غذایم خون دل آب اشک دیده

دلم زین زندگانی سیر گشته
 رضا جان تو بیا در شهر بغداد
 اگر بینم تو را دلشاد گـردم
 غریبی بس مرا رنجور کرده
 خدایا تا بکی اینجا غریبم
 خداوندا خلاصم کن ز زندان
 دریغا مذبذبا آن فخر ایجاد

دو پایم بسته در زنجیر گشته
 بکن یکدم مرا از غصه آزاد
 زرنج و درد و غم آزاد گردم
 مرا خونین دل و مهجور کرده
 در این زندان غریب و غم نصیبم
 که دارم شوق وصل جمله یاران
 بزندان بلا مظلوم جان داد

در مصیبت حضرت رضا و حضرت سمید الشهداء (ع)

رضادر طوس ای یاران غریب است

حسین بی غمگسار و غم نصیب است

جواب

اماماً و اماماً و اماماً
 رضا از خوردن انگور مسموم
 رضا مقتول مأمون ستمگر
 رضا بالین او بد نوجوانش
 رضا بدخواهرش با عزت و ناز
 رضا شد دفن در شهر خراسان
 رضا را هست زائر بی نهایت
 خدایا حق آن انوار پاکت
 که اندر کربلا ما جا گزینیم
 الهی مذهب محزون افکار
 چه سازم عاشقم اندر خروشم

غریباً و اغریبا و اغریبا
 حسین در کربلا از آب محروم
 حسین در نینوا مقتول خنجر
 حسین بهر پسر آزرده جانش
 حسین بدخواهرش با شمر دمساز
 حسین شد پایمال سم اسبان
 حسین بر زائر ینش شد سعایت
 نصیب ما بفرما این سعادت
 ز نو قبر حسین راما به ببینیم
 بود افسرده و از دیده خونبار
 مگر وصل حسین سازد خموشم

توسل بحضرت رضا علیه السلام

امام ثامن شه خراسان	سلیل احمد ولی یزدان
گل ریاض علی و زهرا	ستاره دین بلاق کیوان
نظاره ای کن به خاکسارت	که از فراقت بود پریشان پریشان
ز عشق رویت فغان که مردم	دهم براهت ز جان سر و جان
بحق جدت رسان بقربت	که جان نمایم تو را بقربان
اگر گدائی بنزد شاهی	کند تضرع نماید احسان
مرا طلب کن بآستان	دو روزه ای کن مرا تو مهمان
ز غربت تو بود دلم خون	مدام گریم ز جور عدوان
خروشم از دل چو ناله ننی	که جان سپردی تو در خراسان
بوقت مردن تو را نبند کس	بجز جوادت بچشم گریان
شبانه روز از غم تو مذب	زدیده گرید بآه و افغان

در تولد حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

شد سامره از فرط شرف روزه رضوان	از مقدم شاه دوسرا حجت مردان
پور حسن عسکری و سبط پیمبر	فخر دو جهان مهدی صاحب شه خوبان
المنه لله که جهان گشت منور	از روشنی طلعت آن بدر درخشان
امروز دگر نخل امل بار و رآمد	زان باد بهاری که گذر کرد به بستان
مولود امامی است که هم نام زسول است	دارد ز علی ارث و بود حامی قرآن
از پر تو آن بدر شب افروز خدائی	عالم شده از فرط شرف روزه رضوان

زیبید که جهان پای نهد بر سرافلاک تا شد متولد خلف ختم رسولان
 احباب دلفسرده و محزون رفراقش شد زنده از این بعد دیگر روح مجبان
 ای حجت ثانی عشرای حامی اسلام مذهب بود از درد فراق تو پریشان

در مفارقت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

روز و شب از درداشتیاق بگریم دمبدم از حسرت فراق بگریم
 ماه نهان گشته در محاق بگریم
 و اعجاب فرودین و فصل بهاران خار گرفته تمام صحن گلستان
 گل شده پنهان بزیر خار مگیلان هر چه تماشا کنم سراسر بستان
 فصل بهار و شکوفه نیست پدیدار
 شمس بزیر سحاب گشته مستر از غم و محنت شدیم خسته و مضطر
 بار خدایا کجاست شاه مظفر دیده ما شد سفید و عمر بشد سر
 شاد نشد دل دمی ز جلوه دلدار
 گر نظری او ز راه مهر نماید رنج و غم و غصه راز دل بزدايد
 باب فرج را بروی ما بگشاید محنت و اندوه اهل عشق سر آید
 باز رسد روز شادمانی احرار
 ایشه خوبان ببین که چشم براهیم بیکس و بی غم گسار و یار و پناهیم

مازغم دُوری تو در غم و آهیم پشت خمیده ز بار جرم و گناهیم
 کن کرمی ای ولی حضرت دادار
 مهدی موعود جان ما بفدایت چشم مجبان بود بدست عطایت
 رفت دل از دست ما براه ولایت مهر دل مذهب است ماه لقایت
 از دل و از جان تو راست شایق دیدار

در مفارقت امام زمان علیه السلام

همان ماهی که روی او نهان است چه خورشید فلک نورش عیان است
 همه روزی خور خوان عطایش با مرحق بماروزی رسان است
 ز هجر روی او زار و پریشان ز فرقت اشک ما دائم روان است
 شود روزی که روی او به بینیم که او امید بخش انس و جان است

در مفارقت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

آیا شود که شام مجبان سحر شود وقت ظهور پادشه منتظر شود
 روزی رسد که بلبل بیچاره فگار بیند وصال یار و خود بیخبر شود
 روزی رسد که میر حرم در حریم حق آرد ندا که گوش جهانی خبر شود
 روزی رسد بهار بیاید بروز گار فصل خزان و روز زمستان بسر شود
 روزی رسد که چشم مجبان و دوستان روشن ز روی پادشه بحر و بر شود
 روزی رسد که عطر نیرزد بخردلی سطح زمین زباغ جنان خوبتر شود
 مذهب دعا نما که ز الطاف ذوالمنن شام فراق یار بدل بر سحر شود

در غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

ماه کنعانی من تا بکی از دیده نهان
چشم من گشت سفید از غم آن شاه زمان
غائب است از نظر من ز غمش گریانم
روز و شب بهر وصال رخ او نالانم
تا یکی ناله کنم روز و شبان از فرقت
رس بفریاد که رفتم ز میان از محنت
بفراغت نتوان صبر کنم چون سازم
روز و شب عشق تو و ذکر تو شد دمسازم
ماه من تا بکی اندر عقب پرده نهان
پاره کن ابر و بیا باش بر دیده عیان
هست هیبت که من خرم و مسرور شوم
ترسم آخر نرسم بر تو و در گور شوم
حجت ابن الحسن ای صاحب شمشیر علی
کن ظهور و بنما پاک جهان از دغلی

در مفارقت حضرت بقیه‌اله عجل‌اله تعالی فرجه

پرده از رخ واکن و جانم مسوز	یارمن ای مه جمال دلفروز
دین حق را نام تو رونق بود	چون جمال تو جلال حق بود
جلوه گر کن روی خودای مه عذار	عاشقانت تا بکی در انتظار
گر به بینم آن قد رعنا ی تو	گر ببینم چهره زیبای تو
سرنهم برخاک پایت جان دهم	از می عشق رخت شادان شوم
چشم ما در انتظارت شد سفید	عاقبت ای نور خلاق مجید
تا بکی غائب بمانی از نظر	صاحب العصرای امام منتظر
کن جهان را ای شهاینبوع نور	ساز تعجیل ایشها اندر ظهور
زخم دلها را بیا مرحم بنه	دوستان را عزت دارین ده
گر به بیند چهره آن دلفروز	شام مذنب میشود مانند روز

در مفارقت حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه

بغیر گریه نباشد بروز و شب کارم	شبان تیره بنالم ز فرقت یارم
دوباره زندگی از شوق او ز سر گیرم	اگر که ماه جمالش به بینم و میرم
میسرم نشود تا که بشنوم بویش	نه قابلم که به بینم بخواب من رویش
صدای نغمه بلبل رسد بعرش برین	بهار آمد و گیتی بود بهشت برین
جهان معطر و خوشبوز جلوه گلزار	شکوفه ها همه بشکفته از قدم بهار

در این بهار دلم گرم شور و افغانست
 که نوگل علوی از دو دیده پنهانست
 منم چو بلبل شیدا گلم ز جوهر خسان
 بکوه و دشت و بیابان بود ز دیده نهان
 مدام از غم آن نوگل ریاض رسول
 کشیم ناله ز قلب فگار زار ملول
 بانتظار ظهورش در دیده گشت سفید
 گذشت عمر و بما شهریار مانرسید
 امام غائب ای افتخار نسل خلیل
 بیا و کن ز کرم در ظهور خود تعجیل
 بیا و دست به تیغ دوسر کن از رهداد
 که عدل و داد تو شاها جهان کند آباد
 رسیده بر لب مذهب ز فرقت جانش
 توئی ز لطف و کرمش ای عزیز درمانش

در احترام والدین

اگر خواهی بعالم رفعت و شأن	نما بر والدین خویش احسان
خدا بر تو دهد صد گونه عزت	زند بر تارک تو تاج رفعت
اگر خواهی تو راحت درد و دنیا	فراهم کن تو راحت بهر آنها
بود جنت بزیار پای مادر	رضای حق بود ارضای مادر
گرفته از برایت خواب دیده	تو را با شیریه جان پروریده

اگر گردی کسل اندر مقابل	نباشد جان بنزدش هیچ قابل
اگر چه خلقتت از داد گر شد	ولی هستیت از هست پدر شد
بعمر خویش از صد گونه آمال	کشیده رنج و زحمت درمه و سال
اگر خواهی از او مرغ هوارا	طلب سازی از او ماهی دریا
رود حاضر نماید از برایست	نمیخواهد بعالم جز رضایت
تو را با عز و ناز و مهربانی	رسانده تا بجد نو جوانی
تو زنهار احترامش را نگهدار	ز حد خویش بیرون پای مگذار
اگر عاقبت کنند ایوای بر تو	دهد دوزخ خدایت جای بر تو
اگر این هر دو باشند از تو راضی	به بینی در دو عالم سر فرازی
اگر کردند ترك زندگانی	طلب کن مغفرت تا میتوانی
که روح هر دو اندر انتظار است	بمهر و خیر تو امیدوار است
بیا بشنو ز مذنب پند دلبنده	که خشنود از تو میگردد خداوند

در فضیلت مهمان

هست مهمان تحفه از نزد کریم	هوشیارا کن بر او لطف عمیم
خوش بود گر میهمانی در رسد	همره خود رزق و روزی آورد
میزبان گر هست در عسر و حرج	چون گشاید روی او باب فرج
چون برایت گشت وارد میهمان	در حقیقت اوست بر تو میزبان
چون شدی تو میزبان زین امتیاز	باب لطف حق شود روی تو باز
او بـکارت خیر و وسعت میدهد	از سرایت درد و عنت می برد
پس برای خاطر حق ای فتی	گر شود وارد پذیرائی نما

هان مبادا نزد او یاد آوری	گر تو غمگین و پریشان خاطری
هه چو گل بشکفته شوای هوشیار	خویشتن را خرم و شادان بدار
دل گل است و نزد او خارش مکن	گردلت تنگ است اظهارش مکن
تا که مهمان از تو گردد منفعل	کوشاندر خدمتش از جان و دل
می بری از نزد حق بی حد ثواب	بدرقه چون میکنی تا حد باب
گر چه کافر باشد او عزش گذار	گفت پیغمبر گرامیش بدار
دار مهمان را گرامی ای خلیل	امر شد از خالق رب جلیل
گو سفند و گاو و اشتر ذبح کرد	پس خلیل از بهر مهمان زان ببعد
ای پیمبر دار مهمانرا گرام	باز وحی آمد ز حی ذوالکرام
در ضیافت حرمتش بگذاشتم	گفت یارب من عزیزش داشتم
نزد ما آن خدمت دارد بها	وحی آمد خود بر او خدمت نما
ریزه خوار خوان احسان توایم	ای خدا ما جمله مهمان توایم
شد زر دل بد عیار اندر محك	گر چه شناسیم ما حق نمك
لحظه ای یارب تو غفاری نما	ليك یارب از کرم یاری نما
رب عاملنا بفضلک ای کریم	کن بما احسان تو از لطف عمیم
نیست مذنب را بجز شرمندگی	از عطا و لطف تو در زندگی

در تعریف علم و مذمت جهل

علم باشد رهنمای انس و جان	جسم باشد عالم و علم است جان
علم باشد زندگانی ابد	علم باشد جلوه لطف احد
علم دریائی است پر در و گهر	هر چه بر داریش کی دارد اثر

علم باشد زو و مال بی زوال	در زوالستای عزیزان زرو مال
علم باشد همچو کشتی نجات	علم باشد معنی آب حیات
رو ز مهت تالحد دانش بجوی	این کلام است از نبی راستگو
گمراهان را علم شد خضر دلیل	علم باشد تحفه زب جلیل
علم چون نور است اندر چشم ما	علم چون جان است اندر جسم ما
لیک عالم تا قیامت زنده است	جاهل اندر زندگی چون مرده است
کسب کن علم کمال ای هوشیار	تو گریز از جهل اندر روزگار
لیک عالم رهبر ایمان بود	جاهل بیچاره در خسران بود
قرب او مانند قرب انبیاست	عالم عامل بسان کیمیاست
بلکه مار اندر برش بی اعتبار	جهل چون مار است اندر روزگار
جهل نیش خویش بر ایمان زند	مار نیش خویش را بر جان زند
تا ابد کن کسب علم و معرفت	مذنب ارخواهی تو مزو مرتبت

در مذمت سخن چینی

چون بود تمام حمال حطب	از سخن چینی گریز ای با ادب
پس سخن چین در میان همیزم کش است	جنگ در بین دو کس چون آتش است
در مثل تمام ز آتش بدتر است	گر چه سوزانتر ز هر چه آذر است
او بمردم همچو کژدم می زند	آتش بیچاره خاکستر شود
قاتل ایمان و جان مردم است	خوی نمایی بتر از کژدم است
می برد ابلیس او را بر ملا	حق کند از حزب خود او را جدا
زانکه او بر خلق آتش میزند	حزب شیطان خوش قبولش میکند

هر که شدا ز مجهل با ابلیس یار درد و عالم خورده بر جانش شرار
کن طلب مذنب زرب العالمین تا مصون باشی ز شیطان لعین

فضیلت عدالت و مذمت ظلم

اگر خواهی بهشت جاودانی	عدالت پیشه کن تا میتوانی
عدالت از صفات کرده گار است	عدالت پیشه پرهیز گار است
امیر المومنین شاه ولایت	بعالم یافت شهرت از عدالت
کنند ابرار در هر بزم و محفل	به نیکی یاد از نو شروان عادل
زند اندر جهان گر عدل پرچم	بود آسایش عالم فراهم
بیا از عدل و احسان زومگردان	مکن ظلم و ستم با زیر دستان
جهان بر کفر باقی باز ماند	ولی ظلم از جهان جان می ستاند
نباشد سخت تر از روز ظالم	ندیدی ناله جانسوز ظالم
اگر سنگی زنی بر نا توانی	تلافی سازدت دنیا بآنی
بظلم از غصب کری مال مردم	شود نام و نشان و دولت گم
بویران جغد در ذکر و خطاب است	که یاران خانه ظالم خراب است
شنیدم گشت روزی مرغکی زار	بچنگ مرغک دیگر گرفتار
بمقتار ستم جان و راخست	که آخر بال و پر زان مرغ شکست
عقابی آمد و آن مرغ را خورد	که همجنس ضعیفی را بیازرد
بیا مذنب ز ظلم و جور بگریز	بعالم از صفات بد پرهیز

فرار رسیدن ماه صیام

بلبلان مژده که گل باز بازار آمد موسم وصل رخ یار دگر بار آمد

بعد یکسال که از فرقت گیل نالیدیم
 شکرالله که گیل باز ببازار آمد
 رمضان آمد و از برکت این ماه عزیز
 رقعہ دعوت ما از طرف یار آمد
 میهمانیم در این ماه غنیمت شمرد
 که در این خوان کرم نعمت بسیار آمد
 رفت یکسال و گرفتیم زغم روزه وصل
 روزه داران وصالش دم افطار آمد
 خیزشها و کن از دیده خود خواب حرام
 که بس ارزنده برحق دل بیدار آمد
 خیز و با سنگ ندامت دل خود را بشکن
 بهر دلها که شکستیم خریدار آمد
 سرشب تا بسحر ناله برآور که حبیب
 طالب آه شب و ناله اسجار آمد
 تو بیا وقت سحر ناله ای از دل بدر آر
 که خدا از دل غافل شده بیزار آمد
 اشک چشمی که شب از خوف خدا جاری شد
 در بر دوست به از لؤلؤ شہوار آمد
 عمر مذبذبه تلف و موی سیہ گشت سفید
 رفت گوهر زکف و موسم اخطار آمد

نیایش

بارالها بر درت باز آمدم	بر درت باز از پی راز آمدم
نیست راهی ای خدا جز راه تو	کس نشد محروم از درگاه تو
گر برانی بارالها از درم	از درت یارب کجا رو آورم
مجرم مجرم بیا عذرم پذیر	بر زمین افتاده ام دستم بگیر
موسم کوچ سفر از این سرا	بار سنگین کرده پشتم را دو تا
گشته روی من سیه مویم سفید	همچو من عاصی بعالم کی شنید
بارالها ای خداوند ودود	از عدم آوردیم اندر وجود
نیست بودم خود تو دادی هستیم	پس مگیر اندر غرور و هستیم
کیستم من یا اله العالمین	تا نهم روی ندامت بر زمین
ذره ای از رحمت زوز شمار	عاصیانرا بس بودای کردگار
نیست چون من عاصی و چون تو کریم	پیش عفو کی بود جرمم عظیم
پس کرم فرما عطا کن ای خدا	عقده غم از دل زارم گشا
مذنبم جرم و گناهم بی خداست	لیک چشمم بر تو و برا حمد است

مناجات

الهی به پیاکان درگاه تو	به آنها که رفتند در راه تو
بآنان که طاعت برت آورند	سر بندگی بر درت می نهند
به پیران صاحب دل هوشیار	که هستند از عشق تو بیقرار
به سوز دل کودکان یتیم	به بیچارگان بغربت مقیم
به شب زنده داران طالع سعید	که دارند نزد تو روی سفید

بآن‌ها که دارند بر پا نماز	بسوی تو آرند روی نیاز
الهی کرم کن که بیچاره‌ایم	شکسته دل و زار و درمانده‌ایم
ز بیچارگی کار ما مشکست	ز درماندگی پای ما برگلست
دریغا که موی سیه شد سپید	نماید که پیک اجل در رسید
چسان بنده مجرم رو سیاه	بسوی تو آید ببار گناه
بفعل قبیح و بکردار زشت	که دارد تمنای باغ بهشت
الهی بخون شهیدان عشق	که سر باختندی بمیدان عشق
به نسوان اطفال خرد و صغیر	که گشتند در راه عشقت اسیر
بیا از کرم جرم ما را ببخش	عطا کن عطا کن خطارا ببخش
اگر مذنب از در گهت رد شود	بگو بارالها کجا رو کند

نیایش

خداوندا بنزدت شرمسارم	که غیر از معصیت چیزی ندارم
نشدتا لحظه‌ای از روی اخلاص	بسوی در گهت دستی بر آرم
نشد اندر عبادت قامت‌م خم	که اندر نیمه شب اشکی ببارم
دریغا در حضور اهل محشر	بنزدت رو سیاه و شرمسارم
اگر چه بنده‌ای ناچیز و پستم	ولی از قدرت تو یادگارم
ز افعال بد خود نا امیدم	بلطف و رحمت امیدوارم
همه مشتاق گلزار بهشتند	ولی من مایل وصل نگارم
الهی با تمام جرم و عصیان	بود این آرزو در قلب زارم
که با حب علی و آل اطهار	بنزدت بالها جان سپارم

اگر جانم بگیری دین سالم دیگر هیچ آرزو در دل ندارم
منم مذهب که توحید تو گویم بعالم نیست جز این افتخارم

ناله سحر

آخر ای جان سحر خیزی نما همچنان بلبل شکر ریزی نما
ناله بلبل سحر با گل خوش است نغمه اش بس جانفز او دلکش است
خواب شب از بهر عاشق شد حرام خواب نبود در دل شب غیر خام
در دل شبها تو ای نیکو سرشت خیز و بنما خانه خود را بهشت
ده دمی آئینه دل را جلا راز خود را گو بیار آشنا
خیز و بر گور از خود بیار خویش دست حاجت بر سوی دادار خویش
خیز و بر درگاه حق دستی بر آر تا نگشتی در لحد جانا دچار
خواب تا کی موسم بیداریست مست تا کی نوبت هشیاریست
تا بکی مشتاق این خواب شبی خیز بهر ذکر یارب یار بی
لحظه ای از دیدگان اشکی بیار طاعتت نبود بیا عذری بیار
ابر گرید گلستان خندان بود این بریز داشک و آن شادان بود
گریه ات ز آگاهی و سوز دل است در دل آگاه حقرا منزل است
مذنب شب زنده داری کن مدام راز گوبا کرد گار ذوالکرام

در مدح مولا الموالی حضرت علی علیه السلام

یا علی شهریار دینی تو حجت رب العالمینی تو
بر سماواتیان امیر و مدیر در جهان شهریار دینی تو
دین احمد ز تو گرفت رواج چون بر او یاور و معینی تو

مشکلا تست در برت آسان	دست حق را در آستینی تو
راستانرا دبیر و راهنمای	رهبر خیل راستینی تو
شاهد بزم روز خم غدیر	بشه عشق جانشینی تو
جانشین محمد عربی	میر و مولای مؤمنینی تو
کیست چون تو ز سر حق آگاه	چون با سرار حق امینی تو
پادشاهی بعالم ملکوت	سرور و خسرو زمینی تو
دوش دیدم بخواب از ره صدق	مهرسیما و مه جبینی تو
برده وصفت دل از بر عشاق	بسکه‌ای یار نازنینی تو
خود ز شهد بیان بمجلس ما	در مثل همچو انگبینی تو
روزم حشر چه غم ز هول حساب	چون ز حق امر آفرینی تو
ای شها مذنب و عنایت تو	چون شفیع مذنبینی تو

در عشق حضرت مولای متقیان علی (ع)

از فرقتت ایدوست دلم پر خون است
 عشق تو بآب و گل من مقرون است
 تنها نه من از ذوق توام واله و زار
 از شوق تو صدها چومنی مفتون است
 همچون بیابان تو صدها لیلاست
 لیلاست که از عشق چو من مجنون است
 جانسور تر از خال رخت کی دیده
 یا قوت لبث چون دل من پر خون است

طوبا ببر قامت تو پست بود
 از بس که شها سروقدت موزون است
 از حسرت روی و سرو رلفت جانا
 تا صبح قیام چشم ما جیخون است
 در دیست مرا بجان که بی درمانست
 وصل رخ تو درد مرا معجون است
 آنکس که بکوی حضرتت گشت مقیم
 گفتی که بعش کبریا مسکون است
 ای لنگر عرش حق امیر عربی
 ای آنکه دل از فراق تو پر خون است
 دریا برو عنایتی بفرما ز کرم
 بر مذهب بیدل که ز غم محزون است

سناجات

الهی یا الهی یا الهی ندارم نزد تو جز روسیاهی
 گناه از آب دزیا بیش دارم سر شرمندگی در پیش دارم
 ز روز واپسین تشویش دارم الهی یا الهی یا الهی
 ندارم نزد تو جز روسیاهی
 خداوندا مرا درد گران است که این درد گران درد دل نهان است
 ز بار معصیت پشتم کمان است الهی یا الهی یا الهی
 ندارم نزد تو جز روسیاهی
 بکار خود بسی حیران و زارم که جز جرم و گنه چیزی ندارم

خداوندا بنزدت شرمسارم الهی یا الهی یا الهی
ندارم نزد تو جز روسیاهی

زهول و ترس فردای قیامت بریزم از بصر اشك ندامت
که دارم از گنه بیحد علامت الهی یا الهی یا الهی
ندارم نزد تو جز روسیاهی

الهی بنده ای ناچیز و پستم ولی مداح توحید تو هستم
کرم فرما خدایا گیر دستم الهی یا الهی یا الهی
ندارم نزد تو جز روسیاهی

مرا جز غفلت اندر زندگی نیست که این غفلت نشان بندگی نیست
از این حاصل بجز شرمندگی نیست الهی یا الهی یا الهی
ندارم نزد تو جز روسیاهی

منم مذنب که گردیدم زمین گیر ز بس کردم بعالم جرم و تقصیر
جوانی را بغفلت کرده ام پیر الهی یا الهی یا الهی
ندارم نزد تو جز روسیاهی

در خلوص عمل

ایکه ایمن از خطر شد جان تو کوه و ش محکم بود ایمان تو
میزنی دم یکسر از حب علی شد دلت مانند نور منجلی
پس بیا و سعی کن اندر عمل دور شو جانا تو از کذب و دغل
در جهان مقبول حق گفتار نیست نزد او محبوب جز کردار نیست
تا شوی اندر دو عالم سر فراز رو تو جانا از ریا کن احتراز
چون ریا آمد عمل باطل بود سیل گر آمد بنا ویران شود

سعی جانا در خلوص کار کن	بهر حق پوشیده از انتظار کن
گر بود اخلاص اندر کار تو	در دو عالم دوست باشد یار تو
مغز را بر گیر و قشرش دور کن	کن عبادت از بشر مستور کن
چون قبول از تو کند خواجه یکی	بار بسته میشود از اندکی
جبه را کن شستشو از هر دغل	پس معطر کن با خلاص عمل
از خلوص انفاق کردن دانه ای	به که انفاق از ریا کاشانه ای
ایخوشا آنکس که اندر کار خیر	بهر حق اقدام بنماید نه غیر
خواهی ار دستور بی چون و چرا	رو بیاموز از علی اخلاص را
روز اندر خدمت خلق خدا	بود شبها در مناجات و دعا
روز اندر جنگ اعدای تیغ زن	شام دلجوی یتیم و بیوه زن
روز در رنج و مشقتها کار	شب ز خوف حق ز دیده اشکبار
روز در ترویج آن سالار دین	شب رخ اخلاص بودش بر زمین
کس را سرار علی آگاه نیست	مذنبان جز راه حیدر راه نیست

اندرز

خیزای جانا طلسم جان شکن	جانب جانان پر و بالی بزن
گر زنی و بشکنی این دام را	زیر پای خود نهی اوهام را
گر شوی آزاد از قید بدن	بال بگشائی تو در صحن چمن
تن بود از بهر جان مانند بار	کو مزاحم گشته بر اسرار یار
پرده گر گردد عقب بینا شوی	آگاه از اسرار در دنیا شوی
گر خودی را الحظه ای دور افکنی	پشت پا بر عالم فانی زنی

جمله اسباب جهان بازی بود	شخص عاقل کی بر او راضی بود
چند روزی خواه بازی میکنی	وین عجب خود سر فرازی میکنی
بهر فانی ترك باقی تا بکی	در بر محبوب طافی تا بکی
لاف آزادی بعالم میزنی	ليك اندر قید فرزند و زنی
کی زن و فرزند راضی میشوند	چند روری ریشخندت میکنند
پس بیا و لحظه ای بیدار شو	مست تا کی يك زمان هشیار شو
هوشیارا رو بده دل را بدوست	چشم پوشی کن زهر چه غیر اوست
شو بحق یار و جدائی کن ز غیر	تا که گردد آخر کارت بخیر
مذنب آگاه شو در زندگی	عزت ارخواهی برو کن بندگی

در مقام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

سبط احمد شبل پاک مرتضی	سرور ایمان علی موسی الرضا
حجت حق شرط تکمیل عقول	نو گل گلزار زهراء بتول
رکن ایمان ملجاء اهل یقین	قبله هفتم امام هشتمین
پرچم عزت خداوند کریم	بر سرش گسترده بافوز عظیم
بارگاه آن امام مقتدا	بر تری دارد ز عرش کبریا
جبرئیل از رفعت و شأن خادمش	صد مسیحا زنده از فیض دمش
پور موسائی که موسای کلیم	از شرف باشد بدر بارش مقیم
شهریاران خادم در گاه او	جان بقربان جلال و جاه او
هر که بردرگاه آن شه روی هشت	کی نظر دارد بگلزار بهشت
در که او قبله اهل دعاست	زانکه نزدش حاجت مردم رواست

در بر امر و رضای کبریا	بسکه بود آنشاه تسلیم و رضا
زین سبب آنشه رضایش نام شد	تا که زهر کین و را در کام شد
تا که او را جانب رب جلیل	کاروان عشق زد بانگ رحیل
صبحگاهان اقتباس از شمع کرد	خود بساط خویشتن را جمع کرد
ایـدریغـا الفت دنیا شکست	در بر اجداد پا کش رخت بست
جسم او پنهان بخاک طوس شد	در جهان زهر ابغم مأنوس شد
مذنبان گریانی از یوم الحساب	در سه موقف جو ممداز آنجناب

در فراق حضرت بقیه الله (ع)

شب و روز از غم و درد فراق یار میگیریم
 مدام ازدیده چون ابر بهاری زار میگیریم
 بود ازدیده پنهان و منم دیوانه وصلش
 بصرای طلب پیوسته مجنون وار میگیریم
 چو فرهاد از غمش شد آب کوه صبرم ای یاران
 بیاد لعل شیرینش ز جان بیزار میگیریم
 منم حیران و سرگردان که از چشمم بود پنهان
 ز هجران رخس هر دم دل افکار میگیریم
 بود روزم چو شب از فرقت آن خسرو خوبان
 نه تنهاروز روشن بلکه شام تار میگیریم
 ز عشق حجت حق مهدی موعود شاهدین
 ز سوز دل دل شب در بر غفار میگیریم

بسان مرغ شب هر شب چونی در آه و افغانم
 ولی روز از غمش چون ابر بر گلزار میگیریم
 اگر در وقت جان دادن شود او شمع بالینم
 ز شوق وصل رویش با تن بیدار میگیریم
 بیاد آمد مرا آن دم که گفت آن حجت یزدان
 برای غربت جدم حسین بسیار میگیریم
 از آن ساعت که آمد ذوالجناحش بر در خیمه
 زیاد فاله های عترت اطهار میگیریم
 فراموشم نخواهد شد اسیریهای زینب را
 برای محنت و آلام آن بی یار میگیریم
 دریغا گلشن زهر اخزان از صرصر کین شد
 کنون صبح و مسا با دیده خونبار میگیریم
 بگفتا مذهب اندر فرقت شاهنشاه ایمان
 شب و روز از غم و درد فراق یار میگیریم

زبان حال امیر المؤمنین (ع)

بر سر قبر حضرت زهر اسلام الله علیها
 ای عزیز دل بیقرارم رفتی اندر بر کرد کارم
 داغ مرگت بجان زد شرارم نوجوانم کم ای یار جانی
 من نخواهم دیگر زندگانی
 مردی آخر بفصل جوانی رفتی آخر تو از دار فانی

دیده پوشیدی از زندگانی نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

هینچه ساله رفتی ز دستم عاقبت در عزایت نشستم
من دیگر دل زدنی گسستم نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

حمفا از آن خلق و خلق نکویت بس خجالت که دارم ز رویت
کسر جفاها و ظلم عدویت نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

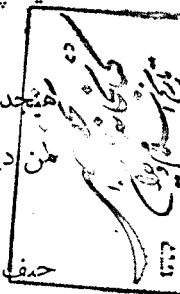
از لگد پهلویت راشکستند صورت مامت از کینه خستند
راه چاره بروی تو بستند نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

بی تو ای عصمت کرد گارم روی رفتن بخانه ندارم
خیز و بین دیده اشکبارم نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

خیز و با من بیا در شبانه بی تو گر من روم سوی خانه
گیرد از من حسینم بهانه نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

زینب خونجگر انتظار است دیده های حسین اشکبار است
داغ تو بر حسن نا گوار است نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی

شمع دلها ز داغتموش است خون ما از مصیبت بجوش است
مذنب از مامت در خروش است نو جوانمر گم ای یار جانی
من نخواهم دیگر زندگانی



حسیناً و احسیناً و احسینا

برادر بی تو روز من چه شب شد	ز داغ مرگ تو جانم بلب شد
توزینت بخش دوش مصطفائی	تو فرزند بتول و مرتضائی
توئی زینت فزای عرش یزدان	چرا جسمت بخون افتاده عریان
غم داغ تو را تا روز محشر	نمیسازم فراموش ای برادر
برادر جان کنار نهر جاری	چرا لب تشنه جانان جان سپاری
بود این آب مهر مادر تو	چرا خشکیده باشد حنجر تو
ز داغ مرگ تو ای شهریارم	بجای اشک خون از دیده بارم
از این داغ گران با صد ملامت	ز روی مادرم دارم خجالت
که جسمت بیکفن روی زمینست	سرت بر نیزه های مشر کین است
برندم کوفه و چاره ندارم	بجز صد پاره بر خاکت گذارم
تو ای شاهان بملک دین امیری	چرا پوشیم ما رخت اسیری
بهر جا می رود برنی سرتو	دود اندر قفایت خواهر تو
از این غم مذنب گریان مکرر	بود همنا له بازهرای اطهر

واحسیناً و احسیناً و احسین

یار رسول اله حسینت کشته شد	پیکر پاکش بخون آغشته شد
این حسین تست اندر خاک و خون	زخم های پیکرش از حد فزون
این حسین تست عریان روی خاک	شرعه شرعه قطعه قطعه چاکچاک
این حسین تست بی افسر شده	بی برادر بی علی اکبر شده
این حسین تست در خون پیکرش	رفته بر نوک سنان از کین سرش

جمله یارانش در این دشت بلا کشته شد از ظلم و جور اشقیا
 سر بسر کلهای او پڑ مرده شد غنچه‌هایش از جفا افسرده شد
 کودکش جان داد از سوز عطش از عطش جلد الکبار المنکمش
 اهل بیتش از صغیر و از کبیر گشته در چنگ عدواز کین اسیر
 مذهب از بهر حسین گریان بود روز و شب در ناله و افغان بود

از فراق دوری حضرت سیدالشهداء (ع)

من از فراق توای نور کردگار بنالم
 زد دوری حرمت چشم اشکبار بنالم
 حرم مگو که بود عرش حق زرتبه و رفعت
 زیاد آنکه بدم در بر تو یار بنالم
 حرم مگو که بود کعبه وصال حسینجان
 ز عشق کوی تو با قلب داغدار بنالم
 اگر رسم ببر تو ز شوق جان بسپارم
 بیاد وصل تو خونین دل و فگار بنالم
 بشهر خویش غریبم بیاد شهر توشاها
 علی الدوام بگریم غریب وار بنالم
 بیاد بیکسیت ای عزیز فاطمه از غم
 بسان مرغ شب آهنگ بیقرار بنالم
 ز بیوفائی کوفی ز میزبانی شامی
 چو شام روزم و از غم بشام تار بنالم

ز یاد تشنگیت بر لب فرات بسوزم
 چو نی ز سوز جگر بر تو شهریار بنالم
 زداغ تازه جوانان مدام گرم خروشم
 ز ظلم حرمله با طفل شیر خوار بنالم
 سر منیر توو نیزه خاک بر سر عالم
 ز ظلم قاتل و از جور نیزه دار بنالم
 بیاد زینب کبر اورا و شام واسیری
 ز کینه گستری قوم بد شعار بنالم
 بگفت مذنب محزون دلفکار پریشان

من از فراق توای نور کردگار بنالم

شفادادن حضرت سید الشهدا (ع) به گویند، در کربلا

حسین جان تو مراد لشاد کردی	ز چنگال اجل آزاد کردی
همیشه من بنزدت شرمسارم	بجز شرمندگی چیزی ندارم
که منت بر من پیدا نهادی	ز احسان بر سر من پا نهادی
دم جان دادن و هنگام مردن	شفا دادی مرا ای نور ذوالمن
بدم مهمان بدشت کربلایت	ولی چون کلب بر درب سرایت
شفایم را گرفتی تو ز یزدان	بخوان مرحمت کردی تو مهمان
کجا از عهده شکرت بر آیم	که دادی ایشه خوبان شفایم
دریغا دور گشتم از جوارت	شده دور از جوارت خاکسارت
زداغ و حسرت قرب تو ایشاه	مکرر هستم اندر ناله و آه
نشینم اشک ریزم از برایت	بیاد ما جرای کربلایت

که اعدا تیغ بر رویت کشیدند تو را لب تشنه شاها سر بریدند
 شهنشاهها بحق فرق اکبر بحق خون حلق چاك اصغر
 بوقت مرگ و وقت دادن جان بیا لینم بیا از راه احسان

مصیبت حضرت شاهزاده علمی اکبر ع

همه گفتند لیلا در جهان نور بصر دارد
 جوانی شبه پیغمبر بمانند قمر دارد
 بر خسار علمی هر کس نظر میکرد میگفتا
 که از سیمای پیغمبر علامت این پسر دارد
 جوان بهر پدر آرام جان روح روانستی
 خصوص آن نو جوانی را که لیلا در نظر دارد
 فلک ویران شوی بنگر که وقت رفتن میدان
 حسین از بهرا کبر ناله از سوز جگر دارد
 بمیدان چون روانشدا کبر لیلا همه گفتند
 که ابن سعد گویا جنگ با خیر البشر دارد
 بگفتا ابن سعد دون بآن قوم ستم گستر
 که اینست اکبر و آثار از جد و پدر دارد
 چو گرم جنگ شد شهزاده آزاد با دشمن
 قضا زد نعره و گفتا قدر اینجا حذر دارد
 تهی کرد از عدو شهزاده سیصد خانه زاینر
 که زور بازوئی مانند آن والا گهر دارد

هوای گرم و سوز تشنگی آتش بجانش زد
 از اینرو جرعه آبی تمنا از پدر دارد
 نهادش در دهان خاتم حسین بن علی اما
 خداوند اتمنائش چسان بر دل اثر دارد
 علی بر گشت در میدان ولی گامش ز خون تر شد
 فلك تا کی بآل الله جفای بیشمر دارد
 سرش شق القمر از تیغ کین منقذ دؤن شد
 که بیدین کی توان دیدن که باغ دین ثمر دارد
 گل لیلای بخاک افتاد و از بیداد پر پر شد
 خداوند آنچه حالی خسرو جن و بشر دارد
 بمالینش رسید و بر سرزانو نهادش سر
 ولی سلطاندین کی قوت پشت و کمر دارد
 سرش بر سینه بنهاد و لب سردش بزد بوسه
 چو دید آرام جاننش از جهان عزم سفر دارد
 ز داغ ماتم فرزند دلبنده حسین بن علی مذهب
 چو نی پیوسته از غم ناله هر شام و سحر دازد
 تو سلم بحضرت سید الشهداء علیه السلام
 دل ما ز حسرت نینوا شده داغدار حسین حسین
 ز فراقت ای شه کر بلا همه بیقرار حسین حسین
 تو عزیز خالق اکبری تو گل ریاض پیمبری
 تو ضیاء دیده حیدری شه تاجدار حسین حسین

تو چرا غم راه هدایتی تو شفیع روز قیامتی
 ز کرم نمای و عنایتی بصف شمار حسین حسین
 بجهان شهادت اهل دین بمحبت تو بود عجبین
 ز کرم شها سوی ما به بین تو بروز گار حسین حسین
 تو ولی حق تو امین حق تو جلال حق تو معین حق
 که نهوده ای ره دین حق سر خود نثار حسین حسین
 سرو جان فدای سیادتت بفدای قرب و سعادتت
 که اساس دین ز شهادتت شده پایدار حسین حسین
 همگی ز کرده خود خجسته بره عمل همه پا بگل
 همه پر گنه همه منتقل بر کرد گار حسین حسین
 بمقام و قرب بر ادب و بجلال و رتبه اکبرت
 بگلوی پاره اصغرت مه گلهزار حسین حسین
 بحق سرت سر نیزه ها که خدا شده بتو خون بها
 گره فناده تو ای شها بگشاز کار حسین حسین

در عشق و محبت حضرت سید الشهدا (ع)

و پیغام آنحضرت با دختر مظلومه اش

ز عشق روی تو دیوانه ام من	گدای در گه شاهانه ام من
منم عاشق برویت ای حسینجان	دلم در آرزویت ای حسینجان
مکرر از دو دیده اشکبارم	که ای شها تورادور از جوارم
بهشتم بود شاهها کربلایت	بود اندر سرم عشق لقاییت

عنايت اى شها از مهر و احسان	که هستم از فراقت جسم بيجان
بسان مرغ شب اندر فغانم	مکرر در عزایت نوحه خوانم
حسینجان شهره آفاق گشته	که قران تنّت اوراق گشته
سرت بر نیزه شد چون ماه تابان	ز کین آل علی در چنگ عدوان
ز یاد قتلگاه و آل اطهار	بود روز جهان همچون شب تار
سکینه زان میان آمد بسویت	که بیند عارض ماه نکویت
توای شاهها بخاک و خون طپیده	که آن دلخون سر نعشت رسیده
از آن خنجر پیامی دادی ای شاه	برای شیعیان از قلب آگاه
چو نوشید آب سرد خوش گواری	ز من یاد آورید از بقراری
ز احوال شهیدان و عروسان	ر من یاد آورید ای غم نصیبان
بگفتم من بآن قوم ستمگر	حسینم من گل باغ پیمبر
بگفتم زینت عرش برینم	ولی کردند آخر قصد کینم
سر من بیگنه از تن جدا شد	تنم پامال سم اسبها شد
نبودید و به بینید اصغر من	چو مرغ سر بریده در بر من
ز قحط آب آن مظلوم بی شیر	بروی دست من مانند تصویر
ولی افسوس جای آب و شیرش	زدند آن قوم سنگین دل به تیرش
بود مذنب حزین از محنت من	بریزد اشک بهر غربت من

شکایت از فراق کربلا و مصیبت حضرت سیدالشهدا

و تمسک به شجر حضرت امیر (ع)

حسینجان جان من بادا فدایت چو سیلاب اشک ریزم از برایت

که دورم از تو و از کربلایت حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیب لاتغیو

فدای حنجر خشکیده تو بقربان سر بپریده تو

جوانان بخون غلطیده تو حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیب لاتغیو

فدای سینه پر زخم و تیرت فدای ناله طفل صغیرت

فدای اهل بیت دستگیرت حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیب لاتغیو

بقربان سر مهر افسر تو فدای حنجر از خون تر تو

که بوسید از محبت خواهر تو حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیب لاتغیو

منم مذنب که بی صبر و قرارم بسان لاله از غم داغدارم

چرا چون من تورادور از جوارم حبیب غاب عن عینی و جسمی

و عن قلبی حبیب لاتغیو

❖ (پایان) ❖

